

تبیین زمینه‌ها و اصول پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری The Roots and Principles of Post-structuralism in Urban Planning

ثمینه انصاری^۱، دکتر پروین پرتوی^۲ (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۰

چکیده

تاریخ شهرسازی قرن بیستم، مملو از نظریات و روش‌هایی است که به مفروضات هستی‌شناختی، شناخت‌شناختی و روش‌شناختی پارادایم اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) وابسته هستند؛ در واقع، برنامه‌ریزی شهری پیش از اواخر دهه هفتاد میلادی، میراث تسلط رویکرد عقلانی مدرنیستی دهه ۵۰ و ۶۰ م. است. در دهه ۶۰ و ۷۰ م، بروز آثار فلسفه ساختارگرایی در نظریه شهرسازی، تا حدودی باعث کاهش اقتدار مدرنیسم و اثبات‌گرایی شد و این سیر تحول، متعاقباً به رواج پسا ساختارگرایی و اندیشه‌های پسامدرن در نظریه و عمل برنامه‌ریزی شهری انجامید به گونه‌ای که پسا ساختارگرایی، نقطه عطف این چرخش پارادایمی محسوب می‌شود. با گذشت چند دهه از این چرخش پارادایمی، هم‌چنان ابهاماتی درباره اصول و ویژگی‌های این پارادایم در برنامه‌ریزی شهری و زمینه‌های شکل‌گیری آنها وجود دارد. این مقاله با روش بازبینی سیستماتیک منابع و تکیه بر ابزار مطالعه تطبیقی و روش اسنادی در جمع‌آوری داده‌ها، ابتدا اصول فکری و فلسفی دو جریان پوزیتیویسم و ساختارگرایی و بازتاب آن در برنامه‌ریزی شهری را مورد مطالعه قرار داده و سپس به هدف اصلی پژوهش یعنی تبیین ریشه‌ها و اصول پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری پرداخته است. داده‌های مورد نیاز پژوهش با روش اسنادی و بیش از ۱۳۰ ماخذ بازبینی شده در حوزه پسا ساختارگرایی در فلسفه، فیزیک، جغرافیا، برنامه‌ریزی و... به دست آمده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که ریشه نظری اصلی برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا مبتنی بر "هستی‌شناسی شدن" و متافیزیک پویایی است. بر اساس این یافته‌ها، ارتباطی بودن فضا-زمان، درهم‌بافتگی واقعیت‌های شهری و فضایی، کثرت‌گرایی، چندسطحی بودن مسائل شهری (فراباشندگی و درون‌باشندگی هم‌زمان)، و مجادله‌محوری، اصول برنامه‌ریزی شهری پسا ساختارگرا محسوب می‌شوند. هم‌چنین نمونه‌های عینی برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا، سابقه‌ای نزدیک به دو دهه داشته و تحقق واقعی این پارادایم در عمل برنامه‌ریزی نیازمند تحول اساسی بسترهای رسمی نهادی و سنتی برنامه‌ریزی در سراسر دنیا و نیز گسترش مقیاس و تعداد کنشگران و تنوع پروژه‌های برنامه‌ریزی شهری، در کنار ادامه پژوهش‌های نظری و تضارب آرا در این حوزه است.

واژه‌های کلیدی:

پسا ساختارگرایی، فضا-زمان ارتباطی، هستی‌شناسی شدن، فلسفه پویایی، درهم‌بافتگی شهری، کثرت‌گرایی.

۱. دانشجوی دکتری شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر تهران، تهران، ایران. saminehansari@art.ac.ir

۲. استاد گروه آموزشی شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر تهران، تهران، ایران. partovi@art.ac.ir

* این مقاله مستخرج از رساله دکتری ثمینه انصاری با عنوان «فرآیند شکل‌گیری و تحول "سرمایه فضایی" در نواحی مرکزی-تاریخی شهری، مورد پژوهی محله امامزاده یحیی در ناحیه مرکزی-تاریخی تهران» دانشگاه هنر تهران، به راهنمایی دکتر پروین پرتوی است.

۱- مقدمه

ویژگی غیرقابل انکار قرن بیست و یکم، افزایش شدت و سرعت تحولات جهان است و گسترش شهرهای جهانی، مگاشهرها و افزایش جمعیت شهرنشین جهان؛ شهرها را به هسته و مرکز این تغییرات و تحولات فزاینده تبدیل کرده است. افزایش سرعت تحول و پیچیده‌تر و غیرقابل پیش‌بینی تر شدن مسائل شهری، منجر به چرخش‌های نظری در علوم فضایی شده است که با چرخش‌های نظری در فلسفه، علوم ریاضی و علوم اجتماعی متناظر می‌باشند. این چرخش‌های نظری با افزایش محبوبیت نظریاتی که بر تغییر و عدم ثبات تأکید دارند همراه بوده است و چرخش از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم، از ساختارگرایی به پساساختارگرایی، از کانستراکتیویسم به دیکانستراکتیویسم، از سیستم‌های در تعادل و موازنه به سیستم‌های بسیار نامتعادل و غیرمتوازن، از سیستم‌های بسته به سیستم‌های باز و ... همگی نشان‌دهنده این چرخش نظری مهم هستند که آثار آن در شهرسازی بسیار گسترده بوده است.

این در حالیست که نظریه و عمل برنامه‌ریزی شهری از آغاز به عنوان یک علم پوزیتیویستی و بر مبنای اصالت ثبات و هستی‌شناسی جوهری بنیان گذاشته شده است و در مواجهه با درهم‌بافتگی‌ها و تحولات نظام‌های شهری با مشکل مواجه می‌شود. عمل برنامه‌ریزی، ماهیتا مکانیسمی ساده‌کننده است و نیاز دارد نسخه ساده شده و جامد و ثبات داده شده‌ای از درهم‌بافتگی و پویایی شهری را ایجاد کند و همین مسأله موجب ضعف برنامه‌ریزی در فهم و مواجهه با هر گونه تحول شهری پیش‌بینی نشده گشته است. نه تنها تفکر مدرن و پوزیتیویستی، بلکه حتی رویکرد ساختارگرایانه نیز بر مبنای اصالت ثبات بنیان گذاشته شده است. هندسه اقلیدسی و ادراک مطلق از فضا، تمام مفهوم سنتی برنامه‌ریزی را دربرمی‌گیرد. فریدمن (۱۹۹۳) در همین رابطه می‌نویسد که رابطه مفهوم سنتی برنامه‌ریزی و روش اقلیدسی آنقدر عمیق است که حذف مدل سنتی مترادف با حذف ایده برنامه‌ریزی تلقی می‌شود (Friedmann, 1993: 482). بازتعریف برنامه‌ریزی، به گونه‌ای که متناسب با ادراک ارتباطی از فضا-زمان، و مواجهه با پیچیدگی‌ها و تحول دائمی فضا و شهر باشد، پروژه دشوار برنامه‌ریزی از دهه ۸۰ م. تا حال حاضر بوده است.

پارادایم پساساختارگرایی برنامه‌ریزی، نقطه عطف این بازتعریف است که برنامه‌ریزی پیش از اواخر دهه ۷۰ میلادی و پس از آن را از یکدیگر متمایز کرده است؛ و هدف مقاله حاضر تبیین این سیر تحول و تدوین اصول

پساساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری با تکیه بر اساس این اصول در سایر علوم مرتبط می‌باشد. اصول برنامه‌ریزی پساساختارگرایانه در برنامه‌ریزی شهری در هیچ یک از منابع فارسی و انگلیسی تبیین نشده است و این مقاله از طریق بازبینی سیستماتیک بیش از ۱۳۰ منبع که در رشته‌های مختلف فلسفه، علوم ریاضی و فیزیک، جغرافیا، برنامه‌ریزی، مطالعات شهری، معماری و... به زمینه‌های شکل‌گیری و ویژگی‌های پساساختارگرایی پرداخته و تحلیل و تفسیر نتایج به دست آمده، بازتاب پارادایم پساساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری و مفاهیم مربوط به آن را تبیین نموده و اصول برنامه‌ریزی پساساختارگرایانه در برنامه‌ریزی شهری را تدوین کرده است و همچنین نمونه‌های بازتاب این رویکرد در برنامه‌ریزی شهری و انتقادات وارده به آن را بررسی نموده و به ارائه راهکارهای ممکن برای کاربست بهتر و گسترده‌تر این پارادایم در برنامه‌ریزی شهری پرداخته است.

۲- مرور ادبیات و پیشینه پژوهش

اگرچه چند دهه از ورود پارادایم پساساختارگرایی به مطالعات شهری و نظریه و عمل برنامه‌ریزی شهری می‌گذرد، اما هم‌چنان درباره اصول و ویژگی‌های این پارادایم در برنامه‌ریزی شهری ابهاماتی وجود دارد و با مراجعه به پژوهش‌های پیشین مشخص می‌شود که این اصول و زمینه‌های شکل‌گیری آنها به شفافیت مورد شناسایی و تبیین قرار نگرفته‌اند. این درحالیست که امروزه ردپای پارادایم پساساختارگرا بر هستی‌شناختی اکثریت مطالعات شهری و برنامه‌ریزی شهری دیده می‌شود و شناخت زمینه‌های شکل‌گیری و اصول آن، و تمیز آنها از سایر پارادایم‌های مؤثر، جهت ارتقای کیفیت و عمق این پژوهش‌ها امری ضروری می‌باشد. خیرالدین و دلایی‌میلان (۱۳۹۵: ۱۲۸-۱۳۳) با بررسی نمونه‌ای از پایان‌نامه‌های شهرسازی دهه اخیر، درباره گسست محتوایی و ضعف روش‌شناسی، غفلت از محتوا و ماهیت علمی روش پژوهش و تعریف پژوهش بر مبنای تکنیک‌ها و ابزار پژوهش، و همچنین عدم تناسب مسأله پژوهش با پارادایم و ترکیب پارادایم‌های مختلف بدون درک صحیح آنها، هشدار داده‌اند.

مفروضات هستی‌شناختی هر یک از پارادایم‌های پوزیتیویستی، ساختارگرا و پساساختارگرا، درباره فضا، شهر، و برنامه‌ریزی با یکدیگر بسیار متفاوت است و این تفاوت‌های نظری، از سویی روش‌شناسی متناسب را در مطالعات شهری طلب می‌کند و از سوی دیگر نظریه و عمل

و نسبت این اصطلاحات و چترهای مفهومی را با پارادایم‌های پوزیتویستی، ساختارگرا و پسا ساختارگرا مشخص نمی‌کنند. به عنوان مثال مهدی‌زاده (۱۳۸۵) با تأکید بر همین تفاوت دوگانه، پارادایم برنامه‌ریزی جامع عقلایی و پارادایم برنامه‌ریزی راهبردی را به عنوان دو پارادایم شهرسازی مقایسه کرده و به تفصیل به ریشه‌های تحولات نظری، تاریخی، سیاسی، اقتصادی پست‌مدرن و تأثیر این تحولات بر شهرسازی از بعد نظری، محتوایی و رویه‌ای پرداخته است. براتی (۱۳۸۳) با تأکید بر تضاد میان جزنگری شهرسازی مدرنیستی، در برابر کل‌نگری شهرسازی پست‌مدرنیستی، به بررسی همین موضوع پرداخته است. جمالی و حیدری چپانه (۱۳۸۰) نیز به بررسی تفاوت‌های مصادیق معماری و شهرسازی مدرن در برابر پسامدرن پرداخته‌اند و پارسی‌پور و ضیاء‌توانا (۱۳۹۲) این تفاوت‌ها را به شکلی گسترده‌تر بررسی نموده و به تأثیر آنها بر الگوها و طرح‌های برنامه‌ریزی شهری و تشریح الگوی برنامه‌ریزی جامع عقلایی برآمده از مدرنیسم، در برابر برنامه‌ریزی ساختاری-راهبردی، برنامه‌ریزی مشارکتی، پاسخگو و ... برآمده از پست‌مدرنیسم پرداخته‌اند.

پرتوی (۱۳۷۸) به بررسی ویژگی‌های ساختارگرایی و ریشه‌های این تفکر و تبلور و بازتاب آن در شهرسازی پرداخته و مفاهیم اصلی برنامه‌ریزی شهری ساختارگرا را معرفی کرده است. پیری، روشنائی و رضاییان (۱۳۹۳) دو رویکرد برنامه‌ریزی شهری برمبنای الگوی اقلیدسی و الگوی ناقلیدسی فضا را مورد بررسی و مقایسه قرار داده‌اند و تقابل ویژگی‌های این دو نوع برنامه‌ریزی را معرفی کرده‌اند. عسگری و بهزادفر (۱۳۹۵) ضمن تفکیک کلی پارادایم‌های معماری و شهرسازی به پوزیتویستی یا اثبات‌گرا و پسااثبات‌گرا، گونه‌شناسی پارادایمی جدیدی را (سه سطح پارادایم‌های عینیت‌گرا، معناگرا و عام‌گرا) در معماری و شهرسازی معرفی کرده و برای طبقه‌بندی پارادایم‌های کلان و خرد، و شناخت تأثیر و کارآمدی آنها تلاش کرده‌اند.

در میان منابع انگلیسی نیز، منابعی که به‌طور خاص به توضیح بازتاب ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی - و نه پسامدرنیسم - در مطالعات شهری و برنامه‌ریزی پرداخته باشند محدودند. آل‌مندینگر (۲۰۰۱: ۱۹-۲۰) اصول پست‌مدرنیسم در برنامه‌ریزی شهری را معرفی کرده و پسا ساختارگرایی را یکی از سه عامل تمایزبخش میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم در برنامه‌ریزی شهری میدانند. گاندر (۲۰۰۳) با ترجیح دادن کلیدواژه پسا ساختارگرایی بر پسامدرنیسم، ریشه‌های برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا را شرح

برنامه‌ریزی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این امر نیز در اکثریت این پژوهش‌ها مغفول مانده است. بخشی از ابهام موجود درباره این اصول و زمینه‌ها، ناشی از پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های خاص این پارادایم و جنبه میان‌رشته‌ای پیشینه علمی آن می‌باشد؛ همچنین پسا ساختارگرایی به عنوان یک پارادایم، به عنوان ادامه ساختارگرایی شناخته می‌شود و با آن دارای پیوستگی است. از طرف دیگر به واسطه ویژگی‌های ضد محدودیت و ثبات در اندیشه پسا ساختارگرا، متفکران پسا ساختارگرا در برابر قرار دادن نام خود ذیل این برچسب مقاومت کرده‌اند.

عدم شفافیت مرز میان برخی اصطلاحات رایج‌تر از پسا ساختارگرایی، مانند پست مدرنیسم به دشواری‌های درک اصول و مبانی این پارادایم و چگونگی بازتاب آنها در برنامه‌ریزی شهری افزوده است. لازم به ذکر است که این مقاله به بررسی و شناسایی اصول و زمینه‌های برنامه‌ریزی شهری پسا ساختارگرا می‌پردازد و نه معماری یا شهرسازی پست‌مدرن. با این حال این مقاله در صدد تبیین مرز شفاف و متقن میان پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم نیز نمی‌باشد زیرا جدا کردن اصول و ویژگی‌های این دو، امری غیر ممکن است (Agger, 2014: 111) و هم‌پوشانی و تفاوت‌های زیادی بین آنها وجود دارد. (به عنوان مثال برای یک تعریف بسیار پسا ساختارگرا از پسامدرنیسم ن.ک. Chia, 2009: 21-17). از یک سو بخشی از مهم‌ترین اندیشمندان پسامدرن، همان نظریه‌پردازان پسا ساختارگرایی هستند و از طرف دیگر اندیشمندانی که تلاش کرده‌اند نسبت میان آنها را توضیح دهند، به گستردگی بیش از حد مفهوم پست‌مدرن - به گونه‌ای که تعدد معانی و مفاهیم زیرمجموعه آن، در عمل منجر به بی‌معنا شدن آن شده‌اند - اشاره کرده و آنرا به عنوان یک چتر مفهومی دارای هم‌پوشانی با جریان‌های فکری متعدد، که گاه با یکدیگر در تناقض قرار می‌گیرند، معرفی کرده‌اند. (Alvesson, 1995: 1047) (برای اطلاعات بیشتر درباره نسبت این دو لفظ ن.ک. Agger, 2014: 112; Allmendinger, 2002: 90-91; Alvesson, 1995: 1069; Best & Kellner, 1991: 25; Meyerhoff, 2010).

پژوهش‌های متعددی به بررسی اصول پست‌مدرنیسم در برنامه‌ریزی شهری و شهرسازی پرداخته‌اند اما با توجه به گستردگی مفهومی بیش از حد پسامدرنیسم که به آن اشاره شد، این ابهام و هم‌پوشانی در مورد این پژوهش‌ها نیز وجود دارد و اکثریت آنها به بررسی مصادیق - و گاه اصول - شهرسازی مدرن در برابر شهرسازی پست‌مدرن می‌پردازند

پژوهش‌هایی که به یک سؤال مشخص پاسخ می‌دهند انجام می‌گیرد (Littell, Corcoran, & Pillai, 2008). و سؤال پژوهش حاضر، چگونگی بازتاب پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری و اصول آن می‌باشد.^۵ این مقاله با فراترکیب داده‌ها و تطبیق و تفسیر نتایج به دست آمده از بررسی‌های کیفی؛ ضمن شناسایی ریشه‌های زمینه‌های اندیشه پسا ساختارگرا، اصول آن در برنامه‌ریزی شهری را تدوین نموده و به نمونه‌های این رویکرد در نظریه و عمل برنامه‌ریزی شهری پرداخته است.

۴- برنامه‌ریزی شهری در پارادایم‌های پوزیتویستی و ساختارگرا

برنامه‌ریزی شهری پوزیتویستی و برخی از زمینه‌های تفکر فضایی آن، نظیر اهمیت مشاهده و جمع‌آوری داده‌ها و تصویری کردن آنها در قالب نقشه‌های شهری، به قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد که در نیمه اول قرن بیستم نیز ادامه یافت و با جریان‌های باغ‌شهر هاوارد، پاتریک گدس و پیمایش پیش از برنامه، نظریات آنوین و ابرکرامبی، آغاز شهرسازی لوکوربوزیه‌ای، و زونینگ در کلانشهرهایی مانند نیویورک و لندن همراه بود. اما پوزیتویسم در برنامه‌ریزی، با چرخش نظری در تفکر فضایی در اواخر دهه ۵۰ میلادی آغاز شد و در دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰ به اوج رسید. این چرخش نظری از دو نظریه یعنی نظریه سیستمی درباره شهرها، و نظریه برنامه‌ریزی عقلایی نشأت گرفت (Davoudi & Strange, 2009: 16-20; Taylor, 1998: 62).

ساختارگرایی در معماری و شهرسازی در واکنش به جزءنگری و عملکردگرایی تفکر مدرن ظهور کرد که در طراحی ابتدا به اجزا و بخش‌ها توجه می‌نمود و سپس کل را مورد توجه قرار می‌داد؛ و در مقابل، تفکر ساختارگرا سعی می‌کرد که به جز و کل هم‌زمان توجه کند (پرتوی، ۱۳۷۸: ۱۱۴) در نظر نگرفتن فرآیندها و بسترهای اجتماعی و سیاسی واقعیت‌های فضایی، مهمترین نقد ساختارگرایان به برنامه‌ریزی پوزیتویستی بود (Davoudi & Strange, 2009: 25).

ساختارگرایی نوعی از تفکر است که بر پایه آن ساختارهای باطنی و ناملموس، چارچوب اصلی در پشت پدیده‌های ظاهری اجتماع را تشکیل می‌دهند (ازکیا و مختارپور، ۱۳۹۱: ۸). مدل زبان‌شناسی فردیناند دوسوسور (۱۸۷۵-۱۹۱۳) به عنوان نقطه مرجع در این تفکر پذیرفته شده است (پرتوی، ۱۳۷۸: ۱۰۵). ساختار مجموعه‌ای از

داده است. مرداک (۲۰۰۶) در کتاب جغرافیای پسا ساختارگرا، به تفصیل نظریات جغرافیا در این پارادایم را شرح داده و به موضوع فضای ارتباطی پرداخته است. داوودی و استرنج (۲۰۰۹) به بررسی فضا و مکان در برنامه‌ریزی قرن بیست و یکم پرداخته و تحولات اندیشه فضایی در اثر شیفت‌های پارادایمی من جمله پسا ساختارگرایی را مورد بررسی قرار داده‌اند. جین هیلیر در سلسله آثار خود در نزدیک به دو دهه به بازتاب اندیشه پسا ساختارگرا و نظریه‌پردازان مهم آن در برنامه‌ریزی شهری و موضوعاتی نظیر پیچیدگی‌های برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا و عملیاتی کردن ایده‌های نظری آن (۲۰۰۵)، در هم‌بافتگی پسا ساختارگرا در ارتباط با برنامه‌ریزی فضایی استراتژیک (۲۰۱۰)، انتقاد به ایده‌های برنامه‌ریزی هابرماسی از منظر پسا ساختارگرایی (۲۰۰۳) و... پرداخته است. نایست و همکارانش (۲۰۱۲؛ ۲۰۱۰) به کاربرست نظریات هیلیر، در قالب یک تجربه برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا پرداخته‌اند و ایده برنامه‌ریزی جاری^۲ را مطرح کرده‌اند. بولنز و دی‌رو (۲۰۱۴؛ ۲۰۱۰)، دی‌رو و راس (۲۰۱۲)، و پرتوگالی و همکارانش (۲۰۱۲) نیز در مقالاتشان به نظریه‌پردازی درباره چگونگی کاربرست پارادایم پسا ساختارگرا و به طور خاص نظریه در هم‌بافتگی^۳ در برنامه‌ریزی شهری پرداخته‌اند.

لذا با مطالعه دقیق پیشینه پژوهش مشخص می‌شود که اصول پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری، در پژوهش‌های پیشین شناخته نشده‌اند و تدوین و تبیین این اصول و چگونگی بازتاب آنها در فضا و شهر، از طریق جستجوی زمینه‌های پسا ساختارگرایی در علوم مرتبط با دانش میان‌رشته‌ای برنامه‌ریزی شهری، نشان‌دهنده ضرورت روش اتخاذ شده برای تحقیق و نیز حاکی از نوآوری پژوهش حاضر می‌باشد.

۳- روش‌شناسی تحقیق

این مقاله با روش بازبینی نظام‌مند^۴ منابع مرتبط با پسا ساختارگرایی، و همچنین پارادایم‌ها و نظریات پیشینی آن صورت گرفته است و منابع بازبینی شده در حوزه پسا ساختارگرایی در فلسفه، در علوم ریاضی و فیزیک، و نیز در دانش‌های فضایی، نظیر جغرافیا، برنامه‌ریزی، طراحی و مدیریت شهری، معماری و... می‌باشند. داده‌های مورد نیاز پژوهش با روش اسنادی و بیش از ۱۳۰ مأخذ جمع‌آوری شده است. بازبینی سیستماتیک منابع، روشی معتبر برای شناسایی، تحلیل و استنتاج شواهد کیفی و کمی از مطالعات پیشین است که با هدف فهم و تحلیل جامع

کرد و سیاستهای شهری از "مقصر دانستن قربانیان" برای "مسائل شهری"، به جستجوی توضیح ساختاری فقر و کمبودها تغییر موضع داد (Fainstein & Fainstein, 1979: 382). علیرغم قضاوت‌های تند و انتقادات این رویکرد، برای برخی برنامه‌ریزان ساختارگرا، برنامه‌ریزی تمام شده تلقی نمی‌شد و کسانی نظیر دیویدوف و ملوین وبر، به تشویق برنامه‌ریزی وکالتی و ترویج برنامه‌ریزی پایین به بالا روی آوردند (Davidoff, 1965; M. M. Webber, 1969; Hall, 2014: 400). البته باید توجه شود که گرچه گفتمان برنامه‌ریزی عدالت محور با گفتمان مارکسیسم و پارادایم ساختارگرا تناسب نظری بیشتری دارد اما می‌تواند در هر سه پارادایم مطرح شده به شکل متفاوتی جایگاه داشته باشد کما اینکه در پارادایم پسا ساختارگرا، بیشتر در غالب کثرت‌گرایی و مشارکت برای تحقق اهداف همه ذی‌نفعان معنا پیدا می‌کند.

کریستوفر الکساندر، نظریه‌پرداز معماری و طراحی شهری معاصر، از متقدمین ساختارگرایی در شهرسازی و کوین لینچ و ادموند بیکن نیز از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان شهرسازی بر مبنای رویکرد ساختارگرا هستند. (زرآبادی، ۱۳۹۰: ۳۸) البته لازم به ذکر است که الکساندر در اواخر دهه ۶۰ با انتشار کتاب شهر یک درخت نیست، به تدریج از رویکرد ساختارگرا فاصله گرفت و آثار اخیر وی عمدتاً با رویکردهای نظریه درهم‌بافتگی و فراکتال هماهنگی دارند (ن.ک. مهاجری و قمی، ۱۳۸۷).

۵- انتقادات به ساختارگرایی در برنامه‌ریزی و گذار به پسا ساختارگرایی
در اواخر دهه ۷۰ م، انتقادات به ساختارگرایی به تدریج به حوزه شهرسازی وارد شدند. مهمترین این انتقادات، انتقاد به اصل ساختارگرایی مبنی بر بی‌طرف بودن تحلیل‌گر و آزاد بودن او از ساختارها می‌باشد (Graham & Healey, 1999: 625). این درحالیست که وقتی شهرسازان، شهر را "تحلیل" می‌کنند، تصورات، توصیف‌ها و برنامه‌های آنها، چشم‌اندازی‌هایی جانب‌دارانه و گزینشی هستند (Amin & Graham, 1997: 245; Shields, 1995: 417). توصیف‌ها و گفتمان‌ها لزوماً تحت تأثیر قدرت هستند و ارائه هر گونه بازنمایی از فضا، الزاماً همراه با انتخاب یک تصویر از میان گزینه‌های متکثر است و این به معنای حذف دیگر گزینه‌ها و تلاش برای دست یافتن به یکسانی در بازنمایی‌ها می‌باشد (به عنوان مثال ن.ک. Harvey, 1996: 284). انتقاد مهم دیگری که بر ساختارگرایی در برنامه‌ریزی وارد می‌شود، وابسته دانستن همه انواع ارتباط و

روابط ثابت است که عناصری متغیر و قابل جایگزینی را به یکدیگر مرتبط می‌نماید (Lüchinger, 1981). به نقل از (انصاری، ۱۳۸۳: ۵۲) از دیدگاه ساختارگرایان، هر فرهنگی ساختاری اساسی دارد و هر جزء یا فرآورده فرهنگی، تنها در درون کل ساختار معنا می‌یابد، لذا ساختار، در مظاهر و فرآورده‌های گوناگون بازتولید می‌شود (ازکیا و مختارپور، ۱۳۹۱: ۱۲). وجود ساختاری که دگرگونی‌ناپذیر است و تمام عناصر فرهنگی و مناسبات میان آنها در دل آن جای دارند، از مهمترین پیشنهادها برای ساختارگرایی است (Lévi-Strauss, 1979: 10-11) به نقل از (پرتوی، ۱۳۷۸: ۱۰۶) و (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۸۴-۱۸۵).

کلیت ثابت و قابل شناخت ساختارها، روابط ثابت درون ساختارها، امکان بی‌طرف بودن تحلیل‌گر برای شناخت واقعیتی "بیرونی"، ساختارمند بودن عمق و زیربنای همه پدیده‌های در ظاهر گوناگون و متنوع، بازتولید ساختارها و قابلیت پیش‌بینی آنها، و تمرکززدایی از سوژه یا فاعل شناسا، اصلی‌ترین مفاهیم پارادایم ساختارگرایی محسوب می‌شوند (برای اطلاعات بیشتر ن.ک. Smith, 2001: 98-99; تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۵). ثبات و تکرار شونده بودن ساختار (و در نتیجه قابل پیش‌بینی بودن آن)، محور اندیشه ساختارگرا می‌باشد که بعداً نقطه اصلی انتقادات پسا ساختارگرایان و نیز حجه رویکردهای فرآیندگرا نظیر فلسفه پویایی گردید.

ورود ساختارگرایی به "نظریه" برنامه‌ریزی شهری عمدتاً از طریق مارکسیسم ساختارگرا رخ داده است (Fainstein & Fainstein, 1979: 392). اگرچه انگلس مشاهدات جالبی درباره توزیع فضایی طبقات در منچستر قرن نوزدهم داشت، مارکس چندان به مسائل فضا و مکان علاقه نداشت. بعد از حدود یک قرن، جغرافیادانان و جامعه‌شناسان مهمی نظیر هانری لوفور، دورین مسی، دیوید هاروی و مانوئل کاستلز، در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی، خوانشی ساختاری از شهر را ارائه دادند. این آثار عمدتاً ماهیت دوره گذار را در خود دارد و گذار از تأکیدات ماتریالیستی و دیالکتیکی مارکسیسم ساختارگرا، به رویکردی پسا ساختارگرایانه در آثار این پژوهشگران آنها دیده می‌شود (Davoudi & Strange, 2009: 27-29). ساختارگرایی، فضا را به عنوان محصولی اجتماعی تعریف نمود که مظهر تضادهای درونی سرمایه‌داری است. این رویکرد ادعاهای برنامه‌ریزی درباره مستقل بودن از سیستم سرمایه‌داری و "عامل تغییر" بودن را درهم شکست و بر رابطه میان نقش دولت، سیستم برنامه‌ریزی و بازار تأکید

۶- برنامه‌ریزی پیش از دهه ۷۰ میلادی و ادراک مطلق از فضا

به طور کلی دو شیوه یا رویکرد برای ادراک فضا-زمان وجود دارد که رویکرد پوزیتیویستی برنامه‌ریزی و سنت طبیعت‌گرا، متعلق به شیوه اول ادراک فضا-زمان یعنی فضای مطلق، و رویکرد پساساختارگرایی برنامه‌ریزی و سنت تفسیرگرایانه، متعلق به شیوه دوم ادراک فضا-زمان یعنی فضا-زمان ارتباطی می‌باشد (ن.ک. به - Hollis, 1994: 41-4; Allmendinger, 2005: 46). رویکرد ساختارگرا، برخی از مشخصات هر یک از اینها را دارا بوده و گذار از ادراک اول به دوم را نمایش می‌دهد. چگونگی تعریف فضا، روش‌های برنامه‌ریزی، طراحی، بازنمایی و مدیریت شهری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بارزترین نقطه تمایزات میان برنامه‌ریزی قبل و پس از اواخر دهه ۷۰ میلادی نیز همین دو نوع ادراک از فضا-زمان می‌باشند و این چرخش پارادایمی در نظریه برنامه‌ریزی شهری را چرخش ارتباطی می‌نامند. نمودار ۲، گذار از رویکرد فضای مطلق به فضا-زمان ارتباطی در دهه ۷۰ را، در کنار روابط آن با پارادایم‌های فکری نمایش می‌دهد.



Diagram 2. relationships between urban planning before and after 1970s, dominant paradigms, and the meaning of time-space

اصلی‌ترین ویژگی‌های ادراک مطلق از فضا، تجرد و ثبات فضا هستند. در این رویکرد فضا به عنوان ظرف یا بستری ثابت برای بروز همه فرآیندهای طبیعی شناخته می‌شود که موجودیت این فضا از محتوای آن مستقل است و ساختاری ثابت دارد که رخدادها در چارچوب آن ثبت و ترسیم می‌شوند (Harvey, 1973: 13). ریشه اندیشه فضای مطلق، به قرن‌ها پیشتر از ظهور مدرنیسم یعنی مفروضات نیوتنی فضا و هندسه اقلیدسی باز می‌گردد که خود، نشأت گرفته از افکار اتمیست‌های یونان می‌باشند. این اندیشه همچنین با

تعامل به فاصله فیزیکی، به همراه بی‌توجهی کامل به زمان و با توجه صرف به زمان در مفهوم نیوتونی خطی و تک جهته آن است (Graham & Healey, 1999: 626).

دسته‌بندی و جداسازی میان برنامه‌ریزی شهری پیش و پس از دهه ۷۰ بر مبنای چرخش پارادایمی، گرچه در ابتدا بسیار کلان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت جداسازی اندیشه پوزیتیویستی در شهرسازی، از تمام اندیشه‌های پساپوزیتیویستی در شهرسازی است که با دقت قابل توجهی در آثار گراهام و هیلی (۱۹۹۹) و آلمندینگر (۲۰۰۵، ۲۰۰۲) تدقیق شده است و نه تنها با سیر از پوزیتیویسم به پساپوزیتیویسم، بلکه با سیر از مدرنیسم به پست مدرنیسم، ساختارگرایی به پساساختارگرایی و فضا زمان مطلق به فضا زمان ارتباطی تناسب دارد (ن.ک. (Allmendinger, 2002: 3, 6; Graham & Healey, 1999: 90-91). لذا رابطه میان پست‌ها و سیر تحول زمانی این چرخش نظری، در نمودار ۱ نشان داده شده است.

در دهه ۷۰ میلادی، رولان بارت نقشی مهم برای خواننده در معنا دادن به متن مطرح کرد که بر اساس آن معنا باید به عنوان چیزی برآمده از ارتباط میان خواننده و متن دیده شود. این تحول نظری معمولاً به عنوان اولین حرکت عمده از ساختارگرایی به پساساختارگرایی شناخته می‌شود (Murdoch, 2006: 7-8). از این منظر، دیگر متن‌ها، فرهنگ‌ها و جوامع به عنوان سیستم‌های بسته که عناصرشان به گونه‌ای ساختاری از ازل تا ابد به یکدیگر گره خورده است درک نمی‌شوند؛ بلکه به عنوان سیستم‌های باز، پویا و روان مورد توجه قرار می‌گیرند. جنبش پساساختارگرایی به طور رسمی با سه کتاب دریدا در سال ۱۹۶۷ آغاز شد و او را میتوان ارائه دهنده اولین نسخه پساساختارگرایی دانست (هارلند، ۱۳۸۸: ۱۸۳ و ۲۲۵).

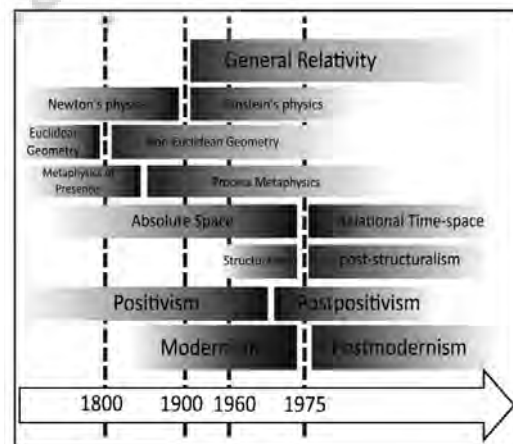


Diagram 1. The evolution of posts in urban planning corresponding with the meanings of time and space

ابزارهای تجسم و بازنمایی فضایی برنامه‌ریزی قبل از دهه ۷۰، (طرح جامع، طرح توسعه، مستریلان و...) به صورت سنتی، دوعبده بوده و نمایشی مجرد و بی‌طرف از فضاهای شهری را به نمایش می‌گذارند. در این برنامه‌ریزی، شهر به عنوان پازلی از قطعات مجاور و به هم پیوسته کاربری زمین تصویر می‌شود که با شبکه‌های تأسیسات شهری گره خورده و در سطحی محدود، اقلیدسی و شبکه‌بندی شده پهن شده‌اند (Harvey, 2005: 626; Graham & Healey, 1999: 626). در این طرح‌های توسعه، استفاده‌کنندگان فضا معمولاً به عنوان یک کل مثل هم و نامتمایز تلقی می‌شوند که نقش یکسان فاقد قدرتی به آنها نسبت داده می‌شود (Miles, 1997: 131).

محوریت مطلق بودن فضا و خطی بودن زمان در اندیشه برنامه‌ریزی مدرن، با باور به ایستایی و ثبات مسائل فضایی و شهری گره خورده است. در مقابل، باور به اصالت تغییر، در گنه فرض‌های پسا ساختارگرایانه در حوزه فضا ریشه داشته و شیوهٔ دوم ادراک فضا-زمان در ارتباط است. این ادراک از فضا، نقطه عطف گذار از برنامه‌ریزی پوزیتویستی و ساختارگرا به پسا ساختارگرا محسوب می‌شود. فضا-زمان ارتباطی، فضا را به عنوان ارتباط میان رویدادها یا جنبه‌ای از رویدادها، که بسته به زمان و فرآیند هستند تلقی می‌کند. این فضا، توسط فرد یا اجتماع، فهمیده و شناخته می‌شود و به گونه‌ای اجتماعی ساخته شده است (Harvey, 1973: 13; Madanipour, 1996: 334). در بخش‌های بعدی مقاله، ویژگی‌های فضا-زمان ارتباطی به عنوان یکی اصول شهرسازی پسا ساختارگرا به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

۷- ریشه‌های پسا ساختارگرایی در فلسفه پویشی^۹ و "هستی‌شناسی شدن"

گرچه از عمر پسا ساختارگرایی تنها کمتر از نیم قرن می‌گذرد، اما ریشه‌های این اندیشه به فلسفه پویشی باز می‌گردند. هستی‌شناسی متناظر با فلسفهٔ پویشی و فرآیندی، هستی‌شناسی شدن نامیده شده است (Overton & Ennis, 2006: 181). که در مقابل هستی‌شناسی جوهری^{۱۰} مطرح می‌شود (Nayak & Chia, 2011: 288). در فلسفه پویشی، تقدم و اهمیت با "شدن" است نه "بودن"؛ و تفاوت در مقابل هویتی ثابت، و زمان و موقتی بودن در مقابل موقعیتهای ساده فضایی، تقدم و برتری دارند (Nayak & Chia, 2011: 282). باور به اصالت تغییر، هستهٔ مرکزی فلسفهٔ پویشی می‌باشد که در کنار پسا ساختارگرایی،

متافیزیک حضوری و لوگوس‌محور، یعنی متافیزیک برآمده از تقابلهای دوگانهٔ افلاطون هماهنگ است (Rescher, 1996: 95). هندسه اقلیدسی، تسلطی طولانی را در طول تاریخ تجربه کرده و نقش آن به عنوان دانش پیشینی^{۱۱} و شهود ذهنی، مورد حمایت شدید کانت قرار داشته است (Scruton, 2012: 361). نیوتون، فضا را به عنوان یک ظرف بی‌نهایت می‌شناسد که در آن ابرژه‌ها می‌توانند در هر نقطه‌ای قرار بگیرند و این هیچ ربطی به مرزها ندارد. برای نیوتون، ویژگی مطلق فضا، به بی‌نهایت بودن آن گره خورده است؛ فضا صرفاً وجود دارد، همه جا و برای همیشه و رها از هر واقعیت دیگر (Davoudi & Strange, 2009: 12). در تاریخ اندیشه در مورد فضا، تنها در مفهوم فضا-زمان اینشتین است که بالاخره فضا به عنوان مقوله‌ای وابسته به پراکنش ابرژه‌ها و وقایع شناخته می‌شود. جالب اینجاست که گرچه چالش بر هندسه اقلیدسی از قرن نوزدهم آغاز شده بود، اما تا پیش از اواخر دهه ۷۰ میلادی، تعریف مطلق از فضا، اندیشه محوری برنامه‌ریزی شهری بوده است.

یکی از مهمترین مفروضات برنامه‌ریزی قبل از دهه ۷۰ درباره فضا، این فرض تقلیلگرا است که شهرها و مکان‌ها، می‌توانند بدون هیچ مساله‌ای، به عنوان ابرژه‌های مجرد، منسجم، واحد^{۱۲} و مادی در نظر گرفته شوند که می‌توانند مخاطب ابزار برنامه‌ریزی قرار گیرند (Graham & Healey, 1999: 624). در این رویکرد، فضا و زمان چیزی بیشتر از ظرف‌های بیرونی و بی‌طرفی^{۱۳} که زندگی انسانی در آنها رخ می‌دهد نیستند. در چنین برداشتی، ابرژه هندسه "اقلیدسی" فضا، می‌تواند بر روی یک تکه کاغذ کشیده شده و مشاهده شود. فضا به عنوان عرصه‌ای خالی در نظر گرفته می‌شود که در آن ارتباطات فضایی و فرآیندهای فضایی که شهرها را شکل می‌دهند، به نمایش درمی‌آیند (Lefebvre, 1991:1; Massey, 1993). شهرها به عنوان بخش‌های ویژه‌ای از فضا دیده می‌شوند که دارای مرز، کاملاً بسته و جدا شده از مناطق روستایی و سایر مناطق هستند (Emberley, 1989). بیشتر برنامه‌ریزان این دوره، در این عقیده مشترکند که متغیرهای کالبدی و محلی، تعیین‌کننده‌های کلیدی رفتار اجتماعی و اقتصادی، و رفاه اجتماعی می‌باشند (Webber, 1964: 85). در این وظیفه برنامه‌ریز عبارتست از مدیریت ساختار در راستای پاک کردن مشکلات اقتصادی، اجتماعی و محیطی (Graham & Healey, 1999: 624).

اندیشه‌های شهری و فضایی، چنانکه پیش‌تر توضیح داده شد، در تقابل میان فضای مطلق و فضای ارتباطی دیده می‌شود. همچنین در رابطه با ریشه‌های فلسفی بحث ن. ک. Andrew, 1993; Bergson, 1992; Gare, 2002: 31-37,) (Whitehead, 1926, 1968, 1978, 47-48). تأکید همه این فلاسفه بر آن است که شدن، همان واقعیت است؛ نه آنکه واقعیت در حال شدن [و تغییر] است (Nayak & Chia, 2011: 292).

در نیمه اول قرن بیستم، وایتهد با حمله به متریالیسم علمی، به همه رویکردهای "علمی" و پوزیتیویستی که بر مبنای اصالت ثبات و فرضهای مجرد و انتزاعی و استعلایی شکل گرفته بودند حمله برد (ن. ک. Whitehead, 1926: 22). نظریه برنامه‌ریزی نیز در نقطه آغاز خود بر مبنای این فرضها به وجود آمده است و طبعاً گذار به رویکردهای فرآیندگرا و تحول‌گرا نظیر پساساختارگرایی، منجر به بحران‌هایی در نظریه برنامه‌ریزی شده است. برای وایتهد «جهان واقعی^{۱۷} یک فرآیند است، و آن فرآیند عبارت است از شدن موجودات^{۱۸} واقعی ... اینکه این موجود واقعی چگونه می‌شود، تشکیل‌دهنده چیستی آن موجود واقعی است. "بودن آن"، توسط "شدن آن" تشکیل شده و تأسیس می‌شود» (Whitehead, 1978: 22-23). فرآیندمحوری، تحول‌گرایی، تکثرگرایی و مجادله‌طلبی در دیدگاه وایتهد، نه تنها از نظر مفهومی بلکه از نظر زمانی نیز کاملاً موازی و دارای هم‌پوشانی با همین مفاهیم در میان اندیشمندان پساساختارگرا نظیر دریدا و بعدها دلوز هستند.

در فلسفه معاصر، ژیل دلوز (۱۹۲۵-۱۹۹۵) به شدت تحت تأثیر لایبنیتز و برگسون بوده و دیدگاه‌هایی نظیر مدل رویزومی تغییر، و نظریه برهم‌ساخت^{۱۹} را ارائه نموده است (De Landa, 2010; Delanda, 2006; DeLanda, 1987; Deleuze & Guattari, 1987; Deleuze, 1997). نظریات دلوز، مطالعات شهری و فضایی اندیشمندان پساساختارگرا و پسامدرن در دهه‌های اخیر، نظیر جین هیلیر، نیل برنر، کیم دووی، کالین مک‌فارلن، گرت دی‌رو و بسیاری دیگر را به شدت تحت تأثیر قرار داده است و از این طریق بر نظریه و عمل برنامه‌ریزی و طراحی شهری مؤثر بوده است (Boelens & de Roo, 2016; Brenner, 2011; Chia, 1999; De Madden, & Wachsmuth, 2010; Dovey, 2010, 2013; Dovey & Pafka, 2013; Hillier, 2005, 2011b, 2011a; Malins, 2004; McFarlane, 2011a, 2011b; Purcell, 2013; Wood, 2009).

سرسخت‌ترین منتقدان به مدرنیته بوده و هر دو، ریشه‌های نظری پسامدرنیسم محسوب می‌شوند. فلسفه پویشی و پساساختارگرایی، شباهت‌های مهمی دارند که بر ویژگی‌های پساساختارگرایی در شهرسازی تأثیر قابل توجه داشته است. این باور که "همه چیزها در جریان هستند"^{۱۱} و در فرآیندی مداوم از شدن و نابود شدن به سر می‌برند، یکی از پایدارترین و البته پرابهام‌ترین اندیشه‌هایی است که شهود نظام‌نیافته نوع بشر تولید کرده است. هستی‌شناسی شدن، اولین بار در نوشته‌های آناکسیماندر^{۱۲} و فیلسوف یونانی، هراکلیتوس^{۱۳} ظهور داشته است و پس از آن در آثار لایبنیتز و در زمان‌های اخیر در آثار فلاسفه قرن بیستم، تحت عنوان فلسفه پویشی، و در آثار بسیاری، من جمله ویلیام جیمز (1842-1910)، هنری برگسون^{۱۴} (1859-1941) و آلفرد نورث وایتهد^{۱۵} (1861-1947) دنبال شده است (Chia, 1999: 217; Overton & Ennis, 2006: 181; Whitehead, 1978: 208-210) که به شدت تحت تأثیر فلسفه قرن نوزدهمی شلینگ (1775-1854) بوده‌اند.

همانطور که ریشه نظری مدرنیته، در سنت فکری متریالیسم علمی و در فلسفه کانت، فیخته و هگل بنیان نهاده شده است، ریشه نظری پساساختارگرایی را نیز باید به اولین سردمداران انتقاد به سنت مسلط مدرنیته در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، در آلمان یعنی هردر، گوته و شلینگ بازگرداند. شلینگ، تأثیر عظیمی بر فلاسفه بعد از خود، خصوصاً فلاسفه پویشی یعنی برگسون و وایتهد داشت. (Gare, 2002: 31-33, 35-36). برای شلینگ، طبیعت به طور هم‌زمان به عنوان فرآیند و محصول فهمیده می‌شود، به گونه‌ای که هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌توانند وجود داشته باشند و هر محصول یا فرمی، مادامی که وجود دارد، در فرآیند دائمی شکل دادن به خود به سر می‌برد. از نظر شلینگ، آنچه در طبیعت امپریکال و تجربی‌گرا با آن مواجهیم، محصول‌ها هستند و نه فرآیندها؛ و بنابراین علوم هرگز نمی‌توانند حالات احتمالی محصول‌ها را بفهمند، و یا دنیا را به عنوان یک کل فهم کنند (Andrew, 1993: 39f; Gare, 2002: 34-35; Schelling, 2000: 276-279). هم‌نیچه و هم‌هایدگر به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر ایده‌های شلینگ هستند و پساساختارگرایی در اصل، ادامه تلاش‌های نیچه و هایدگر برای پیش‌برد حملات شلینگ به فلسفه هگلی است. نقطه اصلی تضاد شلینگ (و به طبع او، فلاسفه پویشی و پساساختارگرایان) با فلسفه هگلی (و پیروان او و در ادامه آن، مدرنیته) در مفهوم مطلق^{۱۶} است. (Gare, 2002: 36-40). بازتاب این تضاد و تقابل در

هویت‌های متکثر می‌باشد. هدف دریدا از واسازی، پرده انداختن از ریشه‌دار بودن خود پوزیتویسم در زبان، و نشان دادن شیوه‌هایی بود که زبان، پایدار کننده روابط قدرت موجود می‌باشد (Agger, 2014: 114; Gare, 2002: 41-42). دریدا با طرح اصطلاح "غیریت یا دیفرانس"^{۲۲} (Derrida, 1981: 22-23, 29) بحث کرد که هر تلاشی برای به ثبات در آوردن جریان غیریت، لاجرم دربردارنده یک تقابل دوگانه است که در آن یک لفظ بر لفظ دیگر مقدم و برتر گرفته می‌شود و لفظ دوم همواره نسبت به اولی زیرمجموعه، تضادفی، غیر ایده‌آل، مزاحم و... تلقی می‌گردد؛ که این مساله، محور نظام متافیزیکی غربی بوده است (Gare, 2002: 42-43). دریدا، منتقد سرسخت متافیزیک حضوری و لوگوس محور بوده و نشان می‌دهد که چگونه، این سنت که از فلسفه مثالی و تقابل‌پروری افلاطون شروع شده است منجر به دیگرستیزی دانش در اندیشه پیروان آن من جمله روسو، هگل، سوسور، اشتراوس و هوسرل شده است و راه را برای سیاست عملی و نظری دیگرخواه بسته است. در این سنت، هر چه متعلق به من باشد یا به تعلق آن درآید، حقیقی و اصیل خواهد بود؛ و در عوض، آنچه مقابل من قرار گیرد و به تصرف آن در نیاید، ناصیل و ناحقیقی است. (شاقول و مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۰۰-۱۱۱) لذا واسازی دریدا، توجه مطالعات فضایی پسا ساختارگرا را به گروه‌های اجتماعی فاقد قدرت و محروم و نیز روابط قدرتی که به صورت نظام‌مند، گروه‌های اجتماعی را به حاشیه رانده بودند جلب می‌نماید.

همچنین در برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا، تعمیم‌های جهان شمول درباره فرم‌های شهری مطلوب که در پارادایم پوزیتویستی رایج بودند، با فهمی کامل از ارتباط میان فرآیندهای اجتماعی و فرم شهری؛ فهمی که کثرت‌گرا^{۲۳}، چندظرفیتی^{۲۴} و حساس به فرهنگ‌ها باشد، جایگزین می‌شود (Graham & Healey, 1999: 642). این امر، منجر به تحول درباره دانش قابل قبول برای برنامه‌ریزی شده است؛ در گذشته سنتی برنامه‌ریزی، دانش "علمی" متخصصان مسلط بود و دانش‌های دیگر، تنها آنجا که رجحان‌های عموم را توضیح می‌دادند قابل قبول بودند و نه در مورد تحلیل یک وضعیت یا ایجاد برنامه. در دهه‌های اخیر، پذیرش محدودیت‌های علم توسط تصمیم‌سازان و عموم مردم افزایش یافته است و دانش تخصصی و دانش‌های محلی عموم مردم در کنار هم برای ارائه راه‌حل‌های ممکن تلاش می‌کنند. در این فرآیند، مشارکت‌کنندگان بر روش‌های متعدد برای فهم مسائل متکی هستند. این روش‌ها همگی ذیل انواع

۸- تحلیل یافته‌ها: تبیین اصول برنامه‌ریزی شهری

پسا ساختارگرا

بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان هستی‌شناسی شدن را به عنوان بنیان اندیشه پسا ساختارگرا در شهرسازی تعریف نمود. در ادامه با تحلیل مطالب منتج از بازبینی سیستماتیک منابع در ۵ دهه اخیر، پنج اصل یا مفهوم مرکزی در این حوزه شناسایی و تبیین شده است که عبارتند از: کثرت‌گرایی، چندسطحی بودن واقعیت‌های فضایی، پیچیدگی و درهم‌بافتگی سیستم‌های فضایی، فضا- زمان ارتباطی، و مجادله به جای اجماع. دسته‌بندی این مفاهیم، صرفاً جهت تبیین شفاف آنها بوده و این اصول، همگی آشکال و نتایجی از اندیشه اصالت تغییر هستند و بسیار درهم‌تنیده و مرتبطند. اصول پسا ساختارگرایی و رابطه آنها با هستی‌شناسی شدن، به اختصار در نمودار ۳ نمایش داده شده است.

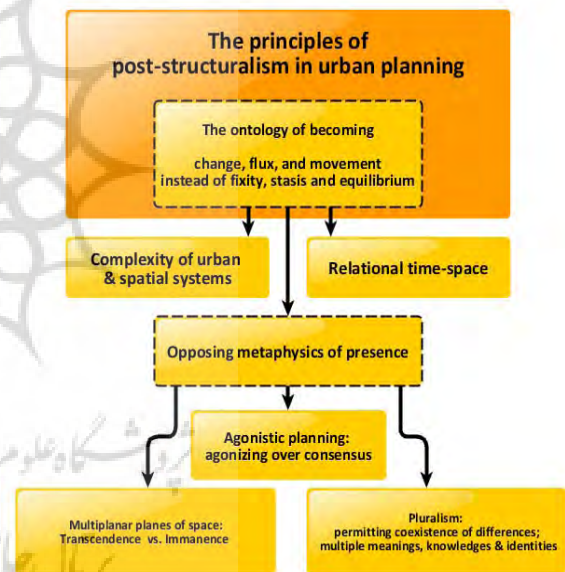


Diagram 3. The principles of post-structuralism in urban planning

۹- کثرت‌گرایی: گذار از متافیزیک حضور به پویایی و

به رسمیت شناخته شدن تکثر معناها، روایت‌ها، و دانش‌ها پسا ساختارگرایان بر تنوع و جاری بودن ارتباطاتی که میان ابره‌ها (نشان داده شده) و کلمات (نشان دهنده) وجود دارند تأکید می‌کنند. معنا در حال تغییر بوده و ثابت نگه داشتن آن امکان‌پذیر نیست. "حقیقت"، در مفهوم پسا ساختارگرایانه آن با "تفسیر" جایگزین شده و بی‌طرفی^{۲۰} با ذهنیت‌های^{۲۱} متکثر جایگزین می‌گردد. (Allmendinger, 2005: 6) پسا ساختارگرایی، مخالف روایت‌های غالب بوده و تأکید بر واسازی (دیکانستراکشن) تک‌روایت‌ها داشته و مدافع

ناشناخته‌هایی است که می‌آیند و در می‌زنند» (Hillier, 2005: 276, 289-290). در این سطح، عمدتاً رویکرد "ممکن است چه بشود؟"، نه برای پیش‌بینی، بلکه برای هشیار شدن نسبت به احتمالات بالقوه‌ای که هنوز ناشناخته‌اند اتخاذ می‌شود (Deleuze, 1988: 1-2). این برنامه‌ریزی فقط سایه‌ای از آینده را نشان می‌دهد و کمی نظم ایجاد خواهد کرد تا از ما در برابر هرج و مرج محافظت کند (Hillier, 2005: 291-293). مشکل اینجاست که حتی ایجاد اندکی نظم نیز وابسته به شکلی از برنامه‌ریزی در سطح فراباشنده خواهد بود. از همین‌روی از نظر هیلیر، (۲۰۱۰: ۹۰-۹۲) شهرسازی پسا‌ساختارگرا نیازمند امتزاج این دو سطح از فضا یعنی سطح درون‌باشندگی و سطح سازمان‌دهی^{۲۹} (یا فراباشنده) در قالب یک برنامه‌ریزی "چندسطحی"^{۳۰} است. در این حالت، نقش سطح درون‌باشندگی برنامه‌ریزی، غربال کردن هرج و مرج‌ها و فراهم آوردن بصیرتی است از آنچه که ممکن است (به جای پیش‌بینی و کنترل) خواهد بود؛ و در مقابل، نقش سطح سازماندهی، ارائه یک برنامه بلوپرینتی است که اهداف مشخصی برای توسعه دارد و این اهداف، استانداردهای از پیش تعیین شده، نظیر قوانین کاربری یا راهنماهای طراحی هستند. از آنجا که این سطوح به طور همزمان وجود دارند و لابلای یکدیگر بافته شده‌اند و حتی ما به عنوان کنشگران، به طور همزمان در هر دو سطح سکونت داریم؛ راه حل برنامه‌ریزی پسا‌ساختارگرا در آن است که با موضوعات کلان برنامه‌ریزی فضایی راهبردی (مثلاً مفاهیمی نظیر پایداری)، به صورتی درون‌باشنده و غیرمتقن برخورد شود و همزمان، برنامه‌ها و پروژه‌های محلی و کوتاه‌مدت (مثلاً نوسازی خیابان یا مساله مسکن ارزان‌قیمت) در سطح سازماندهی و به‌گونه‌ای تقریباً فراباشنده مدیریت شوند.

۱۱- درهم‌بافتگی^{۳۱} سیستم‌های شهری و فضایی

جریان نظریه‌های درهم‌بافتگی شهری که در طول سه دهه گذشته در برنامه‌ریزی گسترش یافته، شباهت‌ها و روابط متعددی با نظریه‌پردازان شهرسازی پسا‌ساختارگرا دارد. این قرابت تا حدی مهم است که بولینز و دی‌رو (۲۰۱۶) پسا‌ساختارگرایی را به عنوان "هستی‌شناسی فضایی شدن" و نظریه درهم‌بافتگی را به عنوان "شناخت‌شناسی فضایی شدن" تعریف می‌کنند (Boelens & de Roo, 2016: 4-7) و پاتسی هیلی (۲۰۰۷) مفهوم درهم‌بافتگی ارتباطی را برای تبیین ویژگی‌های ترکیب این

برنامه‌ریزی مشارکتی، از مباحثه رسمی تا قصه‌گویی و نقش بازی کردن، به رسیدن به فهم مشترک از مساله و پیامدهای هر انتخاب برای گروه‌های مختلف کمک می‌نماید (Innes & Booher, 2010: 5). البته چگونگی کاربست روشهای مشارکتی در درون معرفت‌شناسی پسا‌ساختارگرا، چالش‌های خاصی داشته و منجر به تحولات جالبی در روش‌های مشارکتی، مثلاً شکل‌گیری "مشارکت جاری"^{۲۵}، و باز گذاشتن پروژه‌ها شده است (Watson & Fox, 2018: 10-11).

۱۰- چندسطحی بودن واقعیت‌های فضایی: درون

باشندگی در برابر فراباشندگی

یکی از مهمترین اصول پسا‌ساختارگرایی، ضدیت با فراباشندگی و استعلا^{۲۶} است، که اوج آن در مباحث ژیل دلوز در مجردات "پیش‌فردی" و در مبحث "بودن آدمی و بودن زبان" میشل فوکو دنبال شده است (Deleuze, 1970; Foucault, 2001). البته این ضدیت در انتقادات دریدا از متافیزیک حضوری نیز وجود دارد که ذیل مفهوم قبل به آن پرداخته شد. در اینجا منظور از فراباشندگی، فرا-تجربه بودن است که با متافیزیک لوگوس‌محور و مفروضات پوزیتویسم همخوانی دارد. این مفهوم در برابر درون‌باشندگی یا درون‌ماندگاری^{۲۷} مطرح می‌شود که با متافیزیک پویشی و مفروضات پسا‌ساختارگرایی متناسب است. برای فهم موضوع در بستر شهرسازی، با حدی از اغماض میتوان فراباشنده را متضمن مفاهیم "مطلق"، "بی‌نهایت"، و "خود-علت"^{۲۸} در نظر گرفت و در مقابل، درون‌باشنده را با مفاهیم "نسبی"، "محدود"، "مشروط"، و "وابسته" مرتبط دانست (Kim, 1987: 537). مفاهیم فراباشنده نظم فضایی، در عمل همان تصویر یوتوپایی از آینده مطلوب هستند. نظامی که در آن تصور میشود چیزی وجود دارد که صحیح و مستقل است و از نمونه‌های منفرد فراتر می‌رود، ایده یک شهر "خوب"، برنامه، طرح، فرآیند و... ایده‌آل که با تدوین برنامه‌ریزانه به عنوان بازنمود عملی آن تصویر متعالی، محقق می‌شود (Hillier, 2005: 273, 275).

در مقابل، برنامه‌ریزی در سطح درون‌باشنده، بر متقن و از قبل تعیین نشده بودن تعاریف، برنامه‌ها، و سیاست‌ها تأکید می‌کند در این سطح، برنامه باید همیشه ناتمام باشد به این معنا که قادر به پاسخگویی به وقایع پیش‌بینی نشده آینده باشد. در سطح درون‌باشندگی، «نقش برنامه‌ریزی، پیش‌بینی کردن نیست بلکه ملتفت و مراقب ماندن نسبت به

کارکردهای مشخصی داشتند که باعث می‌شد قابل کنترل تلقی شوند. نظریه سیستمی، شهر را دارای یک سازماندهی سلسله‌مراتبی و مجزای از محیط اطراف تلقی می‌کرد که به محض آنکه توازن متصور آن از بین می‌رفت، برنامه‌ریزی، قادر به بازگرداندن آن توازن بود. اما امروزه در رویکرد نظریه درهم‌بافتگی، شهرها در محیط‌های مجزا وجود ندارند و نمی‌توان رابطه آنها با دنیای بیرونی را بسته تلقی کرد؛ آنها بسیار از توازن و تعادل دور بوده و همواره در حال تحولند. شهرها بیشتر از آنکه شبیه سیستم‌های مکانیکی باشند، شبیه سیستم‌های بیولوژیکی هستند. این تحولات منجر شده است که تصویر شهر به عنوان "ماشین"، با شهر به عنوان "ارگانیزم" جایگزین شود (Batty, 2012: 1). سیر تحول نظریات سیستم‌ها از نظریه عمومی سیستم‌ها تا سیستم‌های درهم‌بافته، و چگونگی ربط آنها با سنت‌های برنامه‌ریزی شهری، در نمودار شماره ۳ نشان داده شده است. تحول از سیستم نوع اول به سوم، تحول از برنامه‌ریزی تکنیکی و فنی را به برنامه‌ریزی مرادده‌ای نشان می‌دهد. شهرها و سکونتگاه‌ها، از سیستم‌های نوع چهارم یعنی سیستم‌های درهم‌بافته هستند (De Roo, 2010: 20–23, 31–37; De Roo, Hillier, & Wezemaal, 2012: 12–17; Kauffman, 1995).

رویکردها در برنامه‌ریزی شهری مورد استفاده قرار داده است (Healey, 2007: 224–226).

ریشه نظریات درهم‌بافتگی به علم فیزیک اوایل قرن بیستم باز می‌گردد که بصیرت جدیدی از عدم اطمینان، غیرخطی بودن، بی‌نظمی و عدم قابلیت پیش‌بینی ارائه می‌کرد.^{۳۲} نظریه‌های درهم‌بافتگی، از دهه ۹۰ م، روز به روز نه تنها در فیزیک و علوم بیولوژیک، بلکه در اقتصاد، علوم اجتماعی و سیاسی، مدیریت و ... و در ده سال گذشته، در نظریه برنامه‌ریزی رواج یافته‌اند (Boelens & de Roo, 2016: 5). تمرکز نظریه درهم‌بافتگی، بر ارتباطات غیرخطی بین موجوداتِ دائماً در حال تغییر می‌باشد؛ در مقابل، نظریه سیستم‌ها به مطالعه موجوداتِ ثابتی می‌پردازد که با ارتباطات خطی تعریف شده، به یکدیگر مرتبط شده‌اند. از دید نظریه درهم‌بافتگی، سیستم‌ها دارای ویژگی‌های پدیدار شونده^{۳۳} و هم‌نیروزادی^{۳۴} هستند که بدون ارجاع به روابط کوچکترین اجزای متشکل سیستم، قابل فهم نیست. در مقابل، نظریه سیستمی معتقد به توازن سیستم است و نیازی به بررسی روابط متغیر میان عناصر سیستم نمی‌بیند (Manson, 2001: 406). ۵۰ سال پیش، در نظریه عمومی سیستم‌ها (Bertalanffy, 1968) شهرها سیستم‌هایی در نظر گرفته می‌شدند که مجموعه‌ای از بخش‌هایی در تعامل متوازن با یکدیگر بودند و

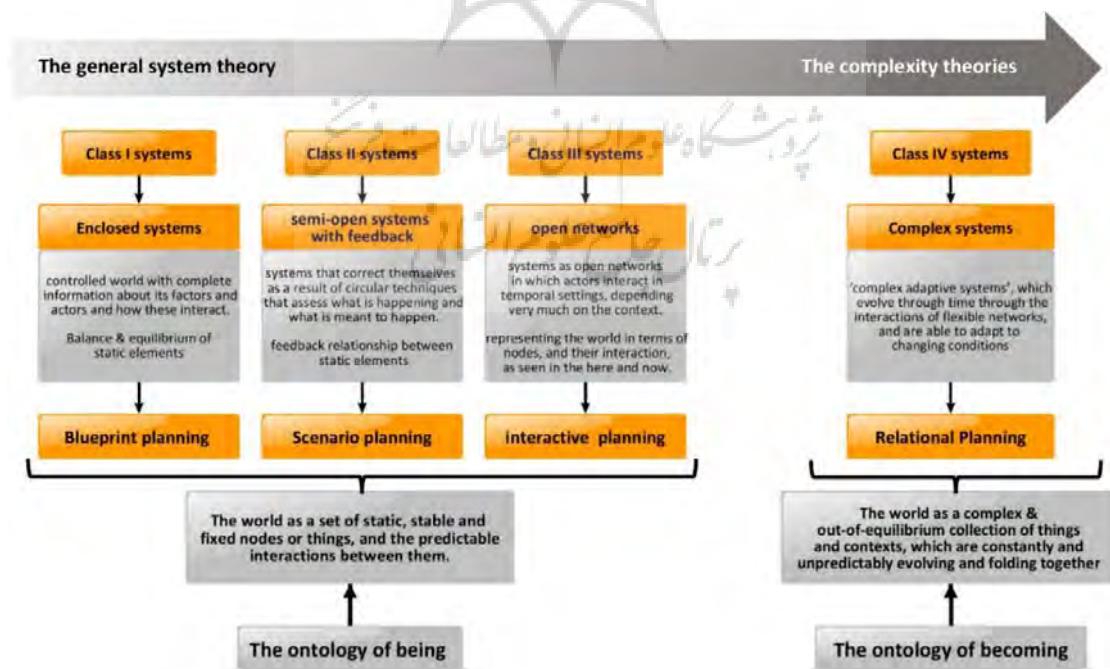


Diagram 4. The evolution of system theories and planning and their relationship to the ontology of becoming as its common denominator with post structuralism

نسبت داده شده و بر اساس هندسه مینکووسکی^{۳۶} ساخته می‌شود. اما این ایده که فضا نسبی است و مطلق نیست، بسیار قدیمی‌تر است و نقش بزرگی را در ایجاد فلسفه لایبنتیز بازی کرده است^{۳۷}؛ در دیدگاه لایبنتیزی، فضا، ارتباطی است و نه تنها به این معنا که فضا به گونه مجرد از ایزدها و وقایع وجود ندارد، بلکه به این معنا که فضا از روابط میان ایزدها و وقایع، ساخته می‌شود (Davoudi & Strange, 2009: 13). در این رویکرد، فضا ظرفی برای موجودات و فرآیندها نیست، بلکه توسط آنها و از ارتباطات متکثر ساخته شده است؛ و فضاها باز و پویا هستند نه بسته و ثابت (Murdoch, 2006: 23). فضا به طور مستقل وجود نداشته و دائماً در حال باز-آفریده شدن و باز-مورد مذاکره قرار گرفتن، توسط کنشگران است. از طرف دیگر، زمان هم به سادگی و به طور مستقل وجود نداشته و مثل فضا، بُعد کالبدی زمان هم به طور دائمی در حال باز-آفریده شدن و باز-مورد مذاکره قرار گرفتن، از طریق کنش انسانی است. الصاق معنا به فضاها و تبدیل آنها به مکانها، در ذات خود فرآیندی اجتماعی محسوب می‌شود: فرآیند اجتماعی دستکاری کردن فضا و زمان (Karadimitriou, Doak, & Cidre, 2010: 266) ارتباطی، توسط فرد یا اجتماع، فهمیده و شناخته می‌شود و به گونه‌ای اجتماعی ساخته شده است (Madanipour, 1996: 334). فضاها از مجموعه ارتباطات پیچیده‌ای تشکیل شده‌اند بنابراین هر گونه ثابت فضایی باید به عنوان یک حالت ویژه تلقی شود، چیزی که باید در برابر تغییر مداوم و بی‌ثباتی، به آن دست یافت. فضا، به گونه‌ای ارتباطی ساخته شده است و این بدین معناست که فضا و مکان، هیچ ساختار تعینی و جبری ندارند و در عوض، ساختار، اثر و نتیجه‌ای از ارتباطات است که دائماً در حال تغییر می‌باشد.

درهم‌بافتگی مفهوم فضا-زمان ارتباطی، شاید به بهترین شکل در این جمله هیلیر (۲۰۰۵) دیده می‌شود: «فضا یک فعل است به معنای در مکان رخ دادن»^{۳۸}. فضا یک فرآیند یا کنش یا رخداد است. فضا-زمان انعطاف‌پذیر و خم شونده^{۳۹} است» (Hillier, 2005: 283). خم شدن و تا خوردن، مفاهیمی هستند که دلوز به حوزه مطالعات شهری وارد نموده است. دلوز و گاتاری جهان را به عنوان کالبدی از فولدها و سطوح بی‌نهایت که از طریق فضا زمان فشرده شده و در هم پیچ و تاب خورده و پیچیده شده است، ادراک می‌کنند و جهان را به عنوان زمینه‌هایی از تفاوت‌ها و لایه‌ها می‌بینند (محمودی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۸۶). تا خوردن‌ها

مارشال (۲۰۱۲) سه اثر اصلی برای درهم‌بافتگی شهری معرفی می‌کند که هر سه، نوعی از «عدم شناخت‌پذیری» هستند و عبارتند از: ۱- غیرقابل شناخت بودن سیستم به‌گونه‌ای که موجود است. ۲- غیرقابل شناخت بودن آثار مداخله ۳- غیرقابل شناخت بودن وضعیت بهینه آینده (Marshall, 2012: 198-202) تلاش می‌کند که نظریه و عمل خود را با این شناخت‌ناپذیری گسترده تطبیق دهد. این در حالیست که «برنامه‌ریزی همواره در طول تاریخ خود، با تقلیل درهم‌بافتگی و پیچیدگی شهرها همراه بوده است ... و بخشی از شکست برنامه‌ریزی شهری [مدرن] با درهم‌بافتگی تقلیل‌یافته شهرگرایی برنامه‌ریزی‌شده مرتبط است» (Marshall, 2012: 192). تئوری‌های درهم‌بافتگی شهری، بر مواجه شدن با آثار درهم‌بافتگی و برنامه‌ریزی همگام با آنها، به جای تلاش برای مقابله با درهم‌بافتگی تأکید دارند. در سال‌های اخیر بسیاری از اندیشمندان این حوزه از ظرفیت‌های بالقوه این نظریات، برای برقراری پل پیوند میان الگوهای کمی‌محور و علمی-تحلیلی برنامه‌ریزی، با رویکردهای کیفی‌محور و توصیفی برنامه‌ریزی شهری صحبت کرده‌اند و ظرفیت‌های متنوعی را برای پیشرفت طراحی شهری معرفی نموده‌اند (Portugali, 2012b: 226-234; Portugali, Meyer, Stolk, & Tan, 2012). امروزه برنامه‌ریزی سناریوئی^{۳۵} که هم در مسائل شهری و هم در مدیریت و آینده‌پژوهی مطرح است، پساساختارگرایی را نه تنها به عنوان یک رویکرد نظری، بلکه به عنوان یک روش‌شناسی نوین مورد استفاده قرار می‌دهد (Neumann & Deppisch, 2018; Scheele, Kearney, & Kurniawan, & Schweizer, 2018: 158-163).

۱۲- فضا - زمان ارتباطی

مفهوم فضا-زمان ارتباطی چنانکه پیشتر توضیح داده شد، نقطه عطف‌گذار از برنامه‌ریزی پوزیتویستی به پساساختارگرا محسوب می‌گردد. این رویکردی است که هم پساساختارگرایان و هم فلاسفه‌پویشی درباره فضا اتخاذ کرده‌اند. در فلسفه فرآیندگرایی نظیر جیمز و برگسون، انتقادات قابل توجهی به زمان خطی وارد شده است. فلسفه پویشی، هر فرآیند طبیعی را دارای رابطه‌ای ذاتاً فضایی-زمانی می‌داند و معتقد است انشعابات فضا و زمان، همه طبیعت را احاطه کرده است (Rescher, 1996: 95-96).

همانطور که اندیشه فضای مطلق، ریشه در مدرنیسم نداشته و به قرن‌ها پیش از آن باز می‌گردد، اندیشه فضای ارتباطی نیز حداقل به قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. نگاه ارتباطی به فضا، معمولاً به تئوری نسبیت اینشتین

۱۳- برنامه‌ریزی مجادله‌ای: مفهوم مجادله به جای اجماع

در نظریات نوین شهرسازی، برنامه‌ریزی ارتباطی^{۴۲} برآمده از پسا ساختارگرایی و نظریه‌های درهم‌بافتگی، نوعی برنامه‌ریزی مجادله محور است؛ که در تضاد با برنامه‌ریزی ارتباطی یا مرادده‌ای^{۴۳} برآمده از عقلانیت مرادده‌ای^{۴۴} هابرماس شکل گرفته است. پسا ساختارگرایان، طرفدار تکثرگرایی مجادله‌ای^{۴۵}، به جای دموکراسی مشورتی^{۴۶} هابرماسی هستند (Brand & Gaffikin, 2007: 292-293; Gunder, 2003: 147) و بر مبنای اندیشه‌های لاکان و فوکو، از برنامه‌ریزی مجادله‌ای به جای برنامه‌ریزی همکارانه جانب‌داری می‌کنند. رویکرد ژاک لاکان (۱۹۰۱-۱۹۸۱) بر تکثر غیرقابل تقلیل ارزش‌ها تأکید دارد و تصمیم‌سازی در برنامه‌ریزی در یک جامعه دموکراتیک و متکثر را مستلزم در صلح بودن با تضادها، نزاع، آشفتگی، آشوب، زمان‌بر بودن تصمیم‌سازی و امکان ناپذیر بودن اجماع می‌داند؛ به گونه‌ای که نزاع و تضاد را مرجع بر اجماع و توافق^{۴۷} می‌شمارد و ایده‌آل‌های عقلانیت ارتباطی هابرماس را واقعی ندانسته و تصمیم‌سازی بر مبنای اجماع‌سازی را راه‌حلی خیالی و فانتزی برای مسائل ریشه‌دار می‌نامد (Hillier, 2003: 37-39, 55). در اندیشه لاکان، کارکرد فانتزی و خیال، پوشاندن تضادها و ناسازگاری‌هایی است که به میدان اجتماعی نفوذ می‌کنند و نه تنها شامل همه امیال یوتوپایی بشر برای ساختن جهانی بهتر می‌باشد بلکه امیال برنامه‌ریزی شهری و البته در اینجا برنامه‌ریزی مرادده‌ای را نیز شامل می‌شود (Gunder & Hillier, 2004: 231). کهن‌الگوهایی نظیر "شهر خوب"، "محیط خوب"، "حکومت خوب" و ... که بازتاب‌دهنده یک ایده‌آلیسم یوتوپایی در نظریه و عمل برنامه‌ریزی شهری، از لحظه شکل‌گیری آن در اوایل قرن بیستم بوده است. در حالیکه این کهن‌الگوها کاملاً با فرآیندهای حکمرانی شهری خاصی در ارتباط هستند و گفتمان ذهنی مشروعیت‌بخشی برای حمایت از آنها و یا تازه کردن و به روز کردن آنها وجود ندارد (Healey, 2001: 11591-11595). نظریه برنامه‌ریزی فوکویی نیز ضعف‌های پارادایم مرادده‌ای را نشان داده و وجه تاریک نظریه برنامه‌ریزی یعنی قدرت را پدیدار می‌کند و به جای تمرکز بر آنچه باید باشد، بر روی آنچه که واقعا هست تمرکز می‌کند (Flyvbjerg & Richardson, 2002: 3, 23). در دستگاه نظری فوکو و به طور کلی پسا ساختارگرایان، اجماع‌سازی هابرماسی به معنای فرو نشاندن و سرکوب تضادها یا غلفت از آنها و به حاشیه راندن گروه‌های مختلف و مخدوش کردن آزادی است و

هرگز از پیش تعیین شده یا بدیهی نیستند و احتمالات جدید ایجاد می‌کنند. تا خوردن‌ها هیچ قانون فراباشنده و یا نقطه پایانی ندارند. "تا خوردگی‌ها" به معنای تحت‌اللفظی کلمه، چیزها را پیچیده و بغرنج می‌کنند و کثرت و چندگانگی را نمایش می‌دهند. تلاش برنامه‌ریزی، اعمال نوعی از تا خوردن کنترل شده است. مشکل اینجاست که ممکن است فضاها در مقابل تا خوردن مورد نظر مقاومت کنند در حالیکه تاشدگی‌های جدید در جاهای دیگر اتفاق بیفتند (Hillier, 2005: 283-284).

مفهوم فضا - زمان ارتباطی، چنان فضای شهرسازی در سه دهه اخیر را تحت تأثیر قرار داده که به سختی می‌توان نظریه پرداز مطرحی در این حوزه را یافت که به آن نپرداخته باشد. در قرن جدید، افرادی نظیر «پاتسی هیلی، جودیت اینز، دیوید بوهر و جان فارستر بر رویکردی پویا و ارتباطی از عمل برنامه‌ریزی تأکید کرده‌اند» (Hillier, 2005: 274)؛ اما به طور حتم می‌توان پاتسی هیلی، برنامه‌ریز شهری انگلیسی را به عنوان پیشرو و پرچمدار این بحث در حوزه شهرسازی معرفی نمود. (Graham & Healey, 1999; Harvey, 2005; Healey, 2002, 2007; Jones, 2009; Madanipour, 1996; Murdoch, 2006) تحلیل‌های هیلی از برنامه‌ریزی فضایی، بر درهم‌بافتگی شبکه‌ای فضا، مفاهیم چندپاره^{۴۹} و چندلایه (تا شده)^{۴۰} از فضا (۲۰۰۴) و بر برنامه‌ریزی ارتباطی برای پیچیدگی‌های شهری (۲۰۰۷) متمرکز می‌باشد. از نظر هیلی، توسعه مقوله‌ای چندگانه، غیرخطی، و دائماً در حال ظهور و بروز است؛ و «نه در یک مسیر و از یک بعد زمانی مشترک، بلکه در مقیاس‌های زمانی چندگانه و متکثر رخ می‌دهد، و در مسیرهای زیادی که معمولاً با یکدیگر تضاد دارند نیز ادامه می‌یابد، که هم ممکن است "تا شده" و "مدور" باشند و هم ممکن است خطی باشند» (Healey, 2004: 47). از نظر هیلی برای مواجه شدن با این درهم‌بافتگی شهری، نیاز به ایجاد شکلی از حکمرانی است که اجازه تجربه در برنامه‌ریزی را بدهد و درک کند که تجربه‌ها ممکن است موفقیت‌آمیز باشند یا شکست بخورند (Healey, 2003). مدنی‌پور (۲۰۱۳) نیز آینده دانش‌های فضایی را در گرو روی آوردن به یک هستی‌شناسی رابطه‌ای^{۴۱} می‌داند که در آن فضا، ایستا و خنثی نبوده بلکه خود به طور همزمان محصول و فرآیند تلقی می‌شود (Madanipour, 2013: 384-385).

بولنز و دی‌رو (۲۰۱۶) بیست پروژه که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ به عنوان نمونه‌های برنامه‌ریزی پسا‌ساختارگرا و مطابق اصول آن شناخته‌اند را بررسی کرده‌اند. عمده این پروژه‌ها در کشورهای هلند، بلژیک و بخش‌هایی از آلمان انجام شده‌اند و بیش از نیمی از آنها همچنان ادامه دارند. پروژه‌هایی نظیر چشم‌انداز محلی کی.ای.ان در جلدراوند هلند و تجربه شهری منطقه هوایی در ناحیه فرودگاه شیپول آمستردام از جمله این نمونه‌ها می‌باشد. اگرچه بودجه بعضی از این پروژه‌ها به صورت دولتی یا توسط نهادهای حکمرانی شهری تأمین شده بودند، بودجه اکثریت آنها از طریق مشارکت بخش‌های خصوصی و نهادهای مردمی تأمین شده است. با اینکه پروژه‌های پسا‌ساختارگرا در ابتدا با یک هدف از پیش تعیین شده شروع می‌شوند، اما مباحثه میان ذی‌نفعان و جهت‌دهی و فرمول‌بندی مجدد مساله پروژه، اولین مرحله آن است که گاهی چند ماه زمان می‌برد. بیشتر این پروژه‌ها توسط تیمی از برنامه‌ریزان و دانشگاهیان اجرا شده‌اند و محصول مشارکت دانشگاه و شرکت‌های مشاور و گاهی حتی شرکت‌های نیمه‌خصوصی هستند (Boelens & de Roo, 2016: 12-15; de Jong, 2012). این پروژه‌ها هنوز بسیار جدید تلقی می‌شوند و فرآیندهای متفاوتی را دنبال می‌کنند و فرآیند نظریه‌پردازی درباره چگونگی ارتقا و کارآمدی آنها در حوزه‌های مختلف برنامه‌ریزی ادامه دارد. به عنوان مثال بونسترا (۲۰۱۶) چهار فرآیند مختلفی که برای برنامه‌ریزی پسا‌ساختارگرا در شکل خاصی از طرح‌های مسکن در دانمارک مورد استفاده قرار گرفته را شناسایی و ارزیابی کرده و برگه، جیکوبز و بولنز (۲۰۱۸) به ضرورت و چگونگی کاربست رویکرد ارتباطی برنامه‌ریزی در شهرهای بندری آمستردام و گنت پرداخته‌اند (Boonstra, 2016; Van den Berghe et al., 2018). ارزیابی این پروژه‌ها نشان می‌دهد که سرعت تحول شهرها و بحران‌های آنها در دهه‌های اخیر و فرآیندهای جهانی - محلی‌سازی^۵، فرصت مهمی برای چرخش به سوی برنامه‌ریزی پسا‌ساختارگرا ایجاد کرده است و حداقل در اروپا، بارقه‌هایی از چرخش نهادهای رسمی برنامه‌ریزی به سوی آن دیده می‌شود. انعطاف‌پذیری پسا‌ساختارگرایانه در این پروژه‌ها مشهود بوده و حتی بعضی از پروژه‌ها به نتایج مثبتی رسیده‌اند که مورد نظر نبوده و کاملاً غیرقابل

بنابراین تحمل تضادها و تفاوتها و اجازه بروز آنها، ویژگی یک برنامه‌ریزی دموکراتیک خواهد بود (ن.ک. Flyvbjerg, 2000: 14-16). از نظر آنها «ایده‌های خلاق گفتمانی و برنامه‌ریزی همکارانه هر چقدر هم که خالصانه و متعهد باشند، اساساً هنوز نسخه تعدیل شده پارادایم‌های برنامه‌ریزی سنتی ساختارگرا هستند» (Boelens & de Roo, 2016: 18).

انتقادات به جریان برنامه‌ریزی مرادده‌ای و همکارانه از اواسط دهه ۹۰ میلادی تاکنون ادامه داشته و نه تنها پسا‌ساختارگرایان و طرفداران نظریه‌های درهم‌بافتگی، بلکه نظریه‌پردازان با رویکردهای متعدد دیگر به وارد کردن این انتقادات پرداخته‌اند (برای مشروح انتقادات ن.ک. Brand & Gaffikin, 2007: 291-295; و برای انتقادات طرفداران نظریه درهم‌بافتگی ن.ک. De Roo et al., 2012: 18-19; Innes & Booher, 2015). به تازگی اینز و بوهر (۲۰۱۵) ضمن تلاش برای جمع‌بندی این انتقادات، با استفاده از نظریه قدرت مرادده کاستلز (۲۰۰۹) به ارائه راه‌حلی برای رسیدن به یک گفتمان مشترک پرداخته‌اند (Castells, 2009; Innes & Booher, 2015).

۱۴- تحلیل یافته‌ها: نمونه‌های گذار به برنامه‌ریزی

پسا‌ساختارگرا و انتقادات وارد به آن

چنانکه بحث شد، هندسه اقلیدسی و ادراک مطلق از فضا، تمام مفهوم سنتی برنامه‌ریزی را دربرمی‌گیرد و خود، توضیح‌دهنده آن چیزی است که امروزه به عنوان بازمانده‌های میراث اندیشه اقلیدسی یا ردپای آن، در نظریه و خصوصاً عمل برنامه‌ریزی دیده می‌شود. گرچه نزدیک به ۵ دهه از شکل‌گیری پارادایم پسا‌ساختارگرا می‌گذرد، تلاش برای عینیت بخشیدن به آن در عمل برنامه‌ریزی شهری سابقه بسیار کمتری دارد. برنامه‌ریزی ارتباطی پسا‌ساختارگرا (Healey, 2006, 2007; Searle, 2013)، برنامه‌ریزی شدن تعریف نشده (ن.ک. Boelens & de Roo, 2016; Boelens & Goethals, 2016)، برنامه‌ریزی انعطاف‌پذیر^{۴۸} و برنامه‌ریزی هم‌تحولی^{۴۹} (Allen, 2012, pp. 68-69; Boelens & de Roo, 2016; Verbeek & De Roo & Boelens, 2016)، برنامه‌ریزی درهم‌بافتگی (Silva, 2010; Portugali et al., 2012)، همگی به جنبه‌های مختلف برنامه‌ریزی پسا‌ساختارگرا (و گاه جنبه‌های تفکرات نزدیک به آن و آمیخته با آن) اشاره دارند که در دهه اخیر در راستای گذار برنامه‌ریزی شهری به رویکردی ارتباطی و غیر اقلیدسی مطرح شده‌اند.

فرآیندگرایان، از شلینگ در قرن هجدهم گرفته تا برگسون و وایتهد مرتبط می‌باشد. این روابط در نمودار ۱ نشان داده شده‌اند. پژوهش حاضر همچنین سیر تحول زمانی این چرخش نظری، را در نمودار ۲ نشان داده است.

با مقایسه تطبیقی ویژگی‌ها و مواضع پسا ساختارگرایی درباره فضا، شهر و نظریه و عمل برنامه‌ریزی، با مواضع دو پارادایم پیشین یعنی پوزیتویسم و ساختارگرایی، مشخص شد که تعبیر از فضا و چیستی آن در سیر تحول این سه پارادایم، از فضای مطلق و اقلیدسی به فضا-زمان ارتباطی تغییر یافته است. پارادایم پوزیتویستی/مدرنیستی، مفهومی کاملاً مطلق از فضا دارد و فضا را به عنوان ابژه ای مجرد، واحد، عینی و مادی در نظر می‌گیرد که ظرف و عرصه خالی و خنثی برای وقایع و زندگی اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. پارادایم ساختارگرا، تا حدی این تعبیر از فضا را تغییر داده و به تولید و مصرف فضا توسط اجتماع توجه کرده است. در مقابل رویکرد پوزیتویستی، در پارادایم پسا ساختارگرا، فضا، محصول دائماً در حال تغییر (با فرآیند) ارتباطات متکثر و پیچیده است و به گونه‌ای ارتباطی برساخته شده است؛ لذا فضاها و مکان‌ها، باز و پویا شناخته می‌شوند، نه بسته و ثابت.

این پژوهش به مرور سیستماتیک منابع مرتبط و جستجوی زمینه‌های پسا ساختارگرایی در علوم مرتبط با دانش میان‌رشته‌ای برنامه‌ریزی شهری نظیر فلسفه، فیزیک، و جغرافیا پرداخته است. همانطور که در جدول ۱ دیده می‌شود، پسا ساختارگرایان شهر را به عنوان مجموعه و برهم ساختی در حال تحول و درهم‌بافته، از ارتباطات متکثر و شبکه‌ها تعریف می‌کنند که همواره در فرآیند شدن است و در اوج پویایی قرار دارد و نقطه پایان و ثباتی در آن قابل یافت نیست. این سیستم درهم‌بافته، شناخت‌ناپذیر بوده و لذا قابل کنترل و پیش‌بینی نمی‌باشد. در این نوع نگاه، آینده شهری، کاملاً مبهم و ناشناخته و بی‌نظم است و خبری از تقلاهای مدرنیستی برای پیش‌بینی آینده و کنترل آن نیست و در عوض بر ردیابی و نقشه‌نگاری احتمالات ممکن تمرکز می‌شود. برنامه‌ریزی دیگر به جای توجه به ابژه‌ها و فرم‌ها، به ارتباطات و فرآیندها توجه دارد و به جای آنکه دغدغه خود را بر تعمیم‌های درباره آینده شهری مطلوب، فرم شهری مطلوب و... قرار دهد، بر چگونگی رسیدن به یک ادراک کثرت‌گرا از ارتباط میان فرآیندهای اجتماعی و شهر تمرکز می‌کند. نقش شهرساز در این پارادایم، میانجی‌گری و چشم‌اندازسازی درباره احتمالات ممکن است. در این پارادایم،

پیش‌بینی بوده است. اما نقطه ضعف پروژه‌هایی که تا کنون انجام شده عمدتاً در مقیاس کوچک و محدود بودن تعداد کنشگران می‌باشد. از طرف دیگر ثابت ماندن بسترهای رسمی نهادی و سنتی برنامه‌ریزی و عدم همسویی آنها با این تحولات، به گونه‌ای است که در پروژه‌های بررسی شده، هیچ تحول متقابلی میان پروژه و بستر رسمی نهادی آن دیده نمی‌شود و در بسیاری موارد، بستر سازمانی و نهادی برنامه‌ریزی، بر خلاف جهت پروژه عمل می‌کند. با این حال از نظر بولنز و دی‌رو، «بعد از دو دهه نظریه‌پردازی و تجربه‌های عملی پسا ساختارگرایانه در شهرسازی، جریان اصلی برنامه‌ریزی همچنان ساختارگراست» (Boelens & de Roo, 2016: 18). لازم به ذکر است که از پروژه‌های مشابه در سایر نقاط جهان اطلاعاتی در دسترس نیست و به نظر می‌رسد که تحول نهادهای رسمی برنامه‌ریزی در کشورهای خارج از اتحادیه اروپا، خصوصاً در کشورهای در حال توسعه، امری بسیار دشوار و زمان‌بر باشد. این نکات نشان می‌دهند که تأثیر این پارادایم بر برنامه‌ریزی شهری تا امروز، در حد تلنگرهای پراکنده‌ای بوده است که فقط تفوق بلا مانع جریان ساختارگرا را از بین برده و برای کاربست واقعی رویکرد پسا ساختارگرا در برنامه‌ریزی شهری، هنوز راهی طولانی تا تحول اساسی نهادهای برنامه‌ریزی در سراسر دنیا باقی است و لازم است پیش از اظهار نظر جامع درباره نقاط قوت و ضعف کاربست پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی، پژوهش‌های با مقیاس کلان و تعداد کنشگران بیشتر نیز انجام گیرد. علاوه بر این، هنوز ابهامات و انتقاداتی درباره چگونگی تحقق ایده‌های پسا ساختارگرا در هرگونه نظام برنامه‌ریزی وجود دارد که نیازمند ادامه پژوهش‌های نظری و تضارب آرا در این حوزه است.

۱۵- بحث و نتیجه‌گیری

ظهور پسا ساختارگرایی در برنامه‌ریزی در اواخر دهه هفتادم، مهمترین چرخش پارادایمی در نظریه و عمل برنامه‌ریزی می‌باشد که هدف مقاله حاضر پاسخ به چستی برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا و تدوین اصول و زمینه‌های آن بوده است. در این پژوهش پس از مرور اصول فکری و فلسفی دو جریان پوزیتویسم و ساختارگرایی و بازتاب آن در برنامه‌ریزی شهری، و بررسی زمینه‌های ظهور پسا ساختارگرایی مشخص شد که این پارادایم برآمده از سنت تفسیرگرایی، و نیز متافیزیک پویشی بوده و از جنبه نظری، به واسطه پذیرش "هستی‌شناسی شدن" با فلسفه

نقشه‌های فازی نشان‌دهنده جریان‌های فضایی صورت می‌گیرد.

روایت‌های متکثر استفاده‌کنندگان از فضا اهمیت دارد و بازنمایی فضا از طریق تصاویر، سناریوها و داستان‌ها، در کنار

Table 1: Comparison of the meanings of space, city and the theory and practice of urban planning, in three major paradigms of positivism, structuralism, and post-structuralism

	The meaning of space	The meaning of the city	The theory and practice of urban planning
Positivism	Euclidean and absolute space. Spaces as abstract integrated, unitary and material objects. Space as an empty and neutral container. Place as an objective, measurable location which has definite borders and can be mapped. The importance distances, directions, borders and hierarchies as the organizing spatial principles.	City as a determining, automatic and causal force which shapes the social and economic world. Spatial and environmental determinism. Predictability of urban futures and achievability of an organized, perfectly planned future.	The role of urban planner is to control and manage the city in order to eliminate any economic, social and environmental problem; and predict future development flows as a basis for creating order and predictability. Urban planning is considered to be a scientific technical knowledge based on quantitative modelling. The supposedly optimal socio-spatial order of the city can be reflected in master plans. Abstract representation of Euclidian urban spaces, such as 2-dimentional maps, 3dimentional perspectives and computer models is considered to be unbiased. Urban planner as a social advocate and community activist, producing alternative "people's plans, promoting idealistic plans, empowering society, and defending the production and protection of urban identity and sense of place. Representation of space through language and 2dimentional plans. Visualizing the surface of space through topography, nodes, lines, contour lines, etc. Paying attention to the relations and process and amorphousness instead of objects and stabilities and forms Compromising between the transcendent and immanent planes of urban planning (the plane of organization as the backbone to the immanent plane) Moving towards a pluralistic understanding of the relations between social possess and urban form, and tracing and mapping possibilities; Instead of generalizing the optimal urban future. Urban planner as a mediator who works to create a platform for discussion and giving voice to various agents; helps the visioning and implementation through collaborative practices and social learning. Representing spaces and flows through fuzzy maps, pictures, narratives, and stories.
Structuralism	Space as a social product which gets consumed by the society. Place as the intersection of social, political and economic relations, and the power geometrics.	Cities as a physically integrated structure with enclosed borders and completely separated from other spaces. Urban future as an organized and definable social utopia that should be fought for.	
Post Structuralism	Relational time space Space as a culturally produced process Space & place as open dynamic concepts. Place as a particular form of space, created through activities and imagination, a key element of expressing identity and belonging, subject to multiple interpretations, always becoming. Flexible and bending spaces with multiple layers which are constantly "folding together".	City as s complex system, as a rhizome or as an assemblage in the process of becoming. Indefiniteness, changefulness, unrecognizability, and unpredictability of complex urban systems. City as the complex collection of borderless connected networks, which are subject to constant process of territorialization and de-territorialization. City as the core of political competitions. Urban future as unknown and disordered with uncertainties and risks.	

فضا-زمان ارتباطی به گونه‌ای اجتماعی و توسط کنشگران ساخته می‌شود و دائماً در حال بازآفریده شدن بوده و خود به طور همزمان محصول و فرآیند تلقی می‌شود. منظور از اصلی کثرت‌گرایی، صحیح و معتبر دانستن فهم‌های متکثر و دانش‌های متنوع گروه‌های اجتماعی مردم برای تولید، تحلیل و ارزیابی برنامه‌های شهری می‌باشد. با پذیرش محدودیت‌های علم و شناخت، روایت غالب برنامه ریزان متخصص از "حقیقت" و تعریف "مساله" کنار گذاشته

در پژوهش حاضر به تبیین اصول پساساختارگرایی در برنامه‌ریزی شهری پرداخته شد که عبارتند از: ارتباطی بودن فضا-زمان، درهم‌بافتگی واقعیت‌های شهری و فضایی، کثرت‌گرایی، چندسطحی بودن مسائل شهری (فراباشندگی و درون‌باشندگی همزمان، و مجادله‌محوری برنامه‌ریزی. اصل ارتباطی بودن فضا-زمان، بر عدم وجود فضا به طور مستقل، ایستا و ثابت؛ و متغیر و انعطاف پذیر بودن آن اشاره دارد.

شهری و جایگاه برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا در آن در نمودار ۳ نشان داده شده است. اصل مجادله‌ای بودن برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا بر ضرورت قبول وجود تضادها، نزاع، آشفتگی، آشوب، زمان بر بودن تصمیم‌سازی و امکان‌ناپذیر بودن اجماع کامل در برنامه‌ریزی تأکید دارد و تحمل تضادها و تفاوت‌ها و اجازه بروز آنها را ضروری می‌داند.

همانطور که با بررسی نمونه‌های برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا مشخص شد گرچه نزدیک به ۵ دهه از ورود این پارادایم به شهرسازی می‌گذرد، نمونه‌های عینی آن در برنامه‌ریزی شهری سابقه‌ای نزدیک به دو دهه داشته و عمدتاً محدود به اروپا می‌باشند. امروزه برای کاربست واقعی رویکرد پسا ساختارگرا در برنامه‌ریزی شهری، هنوز راهی طولانی تا تحول اساسی بسترهای رسمی نهادی و سنتی برنامه‌ریزی در سراسر دنیا باقی مانده و نیازمند گسترش مقیاس و تعداد کنشگران و تنوع پروژه‌های برنامه‌ریزی شهری، در کنار ادامه پژوهش‌های نظری و تضارب آرا در این حوزه است.

میشود و مشارکت "ذهنیت‌ها" و "تفسیر" های متکثر مردم و ذی‌نفعان، با روش‌های متنوع از مباحثه رسمی گرفته تا قصه‌گویی و نقش بازی کردن جایگزین آن در فرآیند برنامه‌ریزی می‌شود. اصل چند سطحی بودن واقعیت‌های فضایی، به لزوم امتزاج و پیوستگی دو سطح برنامه‌ریزی درون باشنده و فراباشنده اشاره دارد؛ به این معنا که در برنامه‌ریزی پسا ساختارگرا، هم به سطحی فراباشنده که در آن یک برنامه بلوپرینتی با اهداف مشخص توسعه و استانداردهایی نظیر قوانین کاربری تدوین شده است نیازمندیم و هم به سطحی درون باشنده که به جای تلاش پوزیتیویستی برای پیش بینی و کنترل شهر و واقعیت‌های فضایی، به رصد کردن هرج و مرج‌های سیستم و فراهم آوردن بصیرتی از احتمالات و واکنش‌های ممکن بپردازد. اصل درهم‌بافتگی سیستم‌های شهری و فضایی، بر عدم شناخت پذیری این سیستم‌ها و لزوم برنامه‌ریزی همگام با درهم‌بافتگی به جای تلاش برای مقابله با آن تأکید دارد. در همین رابطه سیر تحول نظریات سیستم‌ها در برنامه‌ریزی

پی‌نوشت:

1. Umberto Eco
2. Semiotics
3. Amos Rapoport
4. Technical Codes
5. Syntactic Codes
6. Semantic Code

۷. عنوانی که «سر هربرت رید» در تعریف هنر محلی و هنر بومی جوامع کوچک انسانی همچون ایلات به کار می‌برد که دارای ساختاری کم جزئیات و تا حدودی خشن و کاربردی است.

8. Bode
9. Essentialism.
10. Precognition

۱۱. در اطراف شارستان برج و باروهایی ساخته می‌شد تا مرز بین رهبران و ساکنان شهر مشخص باشد. در ساختار شهرسازی دوره اسلامی محوریت شارستان به تدریج منسوخ گردید. و با قدرت گرفتن مساجد به عنوان مراکز تجمع مردم در هسته مرکزی شهرها به جای مجموعه بناهای حکومتی - سیاسی - بناهای مذهبی - مردمی به عنوان مرکزیت شکل گرفتند و بنای حکومتی از جمله ارگ‌ها از شارستان خارج و در دیگر نقاط استقرار یافتند (رسولی، ۱۳۸۹).

12. Implication

۱۳. برای آشنایی بیشتر با پیشینه و معانی کهن نقش گلدانی رجوع شود به اسپنانی و بروجنی، (۱۳۹۰).

۱۴. گسترش گل و مرغ‌های زیاد در آثار روغنی یا لاک‌ی ایرانی، با کیفیتی رویایی، تا دوران قاجار، نشان می‌دهد که تغییر آرمان‌هایی که رضا عباسی آغازگرش بود، تا دوران زندیه به باور جمعی نقاشان ایرانی تبدیل شدند و حاصل آن نمود نمادهای اسطوره‌ای شاهنامه متن‌های عرفانی به صورت رمزه‌های معنوی، آرمان‌های حماسی و پهلوانی به آرمان‌های معنوی و روحانی تغییر شکل می‌دهند. پس از آن شخصیت‌های انسانی جایشان را به نشانه‌ها و نمادهایی مانند درخت، گل، بهار، خورشید، آب‌وخاک دادند و همین تغییر است که بزرگترین انگیزه توجه و نگاه ژرف به طبیعت و بخش‌هایی از آن می‌شود که تا پیش از این، چنین ارجاعی در ذهن هنرمند ایرانی نداشتند (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به شهدادی، ۱۳۸۴، صص. ۲۹-۳۰).

۱۵. مکتب هنری شیراز از سال ۷۳۶ ه. و حکومت آل اینجو در فارس و به خصوص شیراز، به عنوان پربرترین مکتب در زمینه نگارگری و تذهیب است که استمرار اصول هنر تصویری نقش برجسته‌های ایرانی از جمله عدم القای بعد و عمق و تأکید بر دوبعدی بودن نگاره، طراحی قوی، چیدمان عناصر و سترگ‌نمایی با رنگ پردازی ساده و جسورانه و به کارگیری افق رفیع، بر زبان بصری نابی تأکید داشت (برای اطلاع بیشتر از ویژگی‌های مکتب شیراز رجوع شود به مجموعه مقالات گردهمایی مکتب شیراز، انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷).

فهرست منابع:

- احمدی، ب (۱۳۷۰). ساختار و تاویل متن در نشانه‌شناسی و ساختارگرایی (۱۱-۳۳)، تهران: نشر مرکز.
- ازکیا، م؛ مختارپور، م (۱۳۹۱). نقش مکتب ساختارگرایی در شکل‌گیری تئوری‌های توسعه، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، ۴(۳)، صص. ۷-۲۴.
- اسپینوزا، ب (۱۳۶۴). اخلاق، ترجمه: محسن جهانگیری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- انصاری، ح (۱۳۸۳). تأثیر آرا و اندیشه‌های دریدا بر معماری. هنرهای زیبا، ۱۸(۱)، صص. ۴۹-۶۰.
- براتی، ن (۱۳۸۳). جهان‌بینی کل‌نگر در برابر رویکرد جزء گرایانه در شهرسازی. ماهنامه علمی پژوهشی باغ نظر، ۱۱(۱)، صص. ۷-۲۴. برگرفته از http://www.bagh-sj.com/article_1491.html
- پارسی‌پور، ح و ضیاء توانا، م (۱۳۹۲). پست مدرنیسم و شهر با تأکید بر الگوها و طرح‌های برنامه‌ریزی شهری. پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، ۴(۱۳)، صص. ۵۷-۷۶.
- پرتوی، پ (۱۳۷۸). ساختارگرایی در معماری و شهرسازی، هنرنامه، ۲(۵)، صص. ۱۰۴-۱۲۱.
- پیری، ع؛ روشنایی، ح و رضاییان، م (۱۳۹۳). تبیین الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری، در ششمین کنفرانس ملی برنامه‌ریزی و مدیریت شهری با تأکید بر مؤلفه‌های شهر اسلامی. مشهد، شورای اسلامی شهر مشهد، برگرفته از https://www.civilica.com/Paper-URBANPLAN_G06_056.html
- تاجیک، م (۱۳۸۶). پسا-ساختارگرایی و روش، روش‌شناسی علوم انسانی (حوزه و دانشگاه)، ۱۳(۵۰)، صص. ۴۳-۷۰. برگرفته از <http://fa.journals.sid.ir/ViewPaper.aspx?ID=89734>
- ترنس استیس، و (۱۳۸۱). فلسفه هگل، ترجمه: حمید عنایت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- جمالی، ف و حیدری چپانه، ر (۱۳۸۰). بحثی درباره شهرسازی پست مدرن، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، صص. ۱۸۰-۱۸۱ (پاییز و زمستان ۱۳۸۰)، صص. ۷۹-۱۲۴.
- خیرالدین، رضا و دلایی‌میلان، ابراهیم (۱۳۹۵). تحلیل محتوای سطوح چهارگانه روش‌شناسی پژوهش در مطالعات شهرسازی (مورد پژوهی: پایان‌نامه‌های شهرسازی دانشگاه علم و صنعت ایران ۱۳۸۰-۱۳۹۳)، روش‌شناسی علوم انسانی، ۸۹(۲۲)، صص. ۱۰۷-۱۳۶. برگرفته از <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1259417>
- زراآبادی، زس س (۱۳۹۰). تحلیل ساختارگرا در نشانه‌شناسی کالبد شهر، نشریه علمی-پژوهشی انجمن علمی معماری و شهرسازی ایران، ۲(۲)، صص. ۳۵-۴۲.
- شاقول، ی و مرتضوی، س (۱۳۸۹). دریدا: واسازی، از نقد مابعدالطبیعه غربی تا سیاست. غرب‌شناسی بنیادی، ۱(۲)، صص. ۹۷-۱۱۷.
- عسکری، محسن و بهزادفر، مصطفی (۱۳۹۵). به سوی یک گونه‌شناسی الگو و راه‌ی در معماری و شهرسازی، روش‌شناسی علوم انسانی، ۸۹(۲۲)، صص. ۱۹۵-۲۲۸. برگرفته از <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1259420>
- قانندی، م و گلشنی، ع (۱۳۹۵). تحلیل محتوا، از کمی‌گرایی تا کیفی‌گرایی، روش‌ها و مدل‌های روان‌شناختی، ۷(۲۳)، صص. ۵۷-۸۲.
- کاپلستون، ف ج (۱۳۸۷). تاریخ فلسفه: از فیشته تا نیچه، ترجمه: داریوش آشوری، به ویراستاری اسماعیل سعادت. تهران: سروش.
- کانت، ا (۱۳۶۲). سنجش خرد ناب (نقد عقل محض)، ترجمه: میر شمس‌الدین ادیب سلطانی. نشر امیر کبیر.
- محمودی نژاد، ه (۱۳۸۹). مؤلفه‌های اساسی در معماری فولدینگ، در دلوز و گاتاری برای معماران مبانی نظری معماری فولدینگ، صص. ۱۷۹-۲۰۵، تهران: طحان-هله.
- مهاجری، ن و قمی، ش (۱۳۸۷). رویکردی تحلیلی بر نظریه‌های طراحی کریستوفر الکساندر از یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم و زبان الگو تا مفاهیم جدیدی از نظریه پیچیدگی، هویت شهر، ۲(۲)، صص. ۴۵-۵۶.
- مهدیزاده، جواد (۱۳۸۵). تحول در پارادایم‌های شهرسازی، جستارهای شهرسازی، ۱۵-۱۶(۵)، صص. ۶-۲۴. برگرفته از <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/330529>
- هارلند، ر (۱۳۸۸). ابرساختگرایی: فلسفه ساختگرایی و پسا-ساختگرایی، ترجمه: فرزانه سجودی. انتشارات سوره مهر، به سفارش پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- Agger B (2014). Critical theory, poststructuralism, postmodernism: Their sociological relevance, Annual Review of Sociology, Vol. 17, No. 1991, pp. 105-131.
- Allen PM (2012). Cities: the visible expression of co-evolving complexity, International Journal of Portugali, H Meyer, E Stolk, E Tan (Eds.), Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design, Springer, pp. 67-89.
- Allmendinger P (2001). Planning in Post Modern Times, Routledge, Taylor & Francis Group.
- Allmendinger P (2002). Towards a post-positivist typology of planning theory, Planning Theory, Vol. 1, No. 1, pp. 77-99. <http://doi.org/10.1177/147309520200100105>
- Allmendinger P (2005). The Post-Positivist Landscape of Planning Theory. In P. Allmendinger & M. Tewdwr-Jones (Eds.), Planning Futures: New Directions for Planning Theory (pp. 3-17). Routledge. Retrieved from <http://books.google.com/books?hl=en&lr=&id=pOWCAGAAQBAJ&pgis=1>.
- Alvesson M (1995). The meaning and meaninglessness of postmodernism: some ironic remarks, Organization Studies, Vol. 16, pp. 1047-1075. <http://doi.org/10.1177/017084069501600606>.
- Amin A, Graham S (1997). The ordinary city, Transactions of the Institute of British Geographers, Vol. 22, No. 4, pp. 411-429. <http://doi.org/10.1111/j.0020-2754.1997.00411.x>.
- Andrew B (1993). Schelling and Modern European Philosophy, Routledge, London.

- Batty M (2012). Building a science of cities, *Cities*, Vol. 29, pp. 1–8. <http://doi.org/10.1016/j.cities.2011.11.008>
- Bergson H (1992). *The Creative Mind: An Introduction to Metaphysics*, New York: Citadel Press.
- Bertalanffy L Von (1968). *General Systems Theory*, New York: George Braziller.
- Best S, Kellner D (1991). *Postmodern Theory: Critical Interrogations*, Guilford Press.
- Boelens L, de Roo G (2016). Planning of undefined becoming: First encounters of planners beyond the plan, *Planning Theory*, Vol. 15, No. 1, pp. 1–26. <http://doi.org/10.1177/1473095214542631>
- Boelens L, Goethals M (2016). Planning tactics of undefined becoming, In Y. Rydin & L. Tate (Eds.), *Actor Networks of Planning: Exploring the Influence of Actor Network Theory*. Routledge.
- Boelens L, Roo G de (2014). Planning of undefined becoming: First encounters of planners beyond the plan, *Planning Theory*, 1473095214542631. <http://doi.org/10.1177/1473095214542631>.
- Boonstra B (2016). Mapping trajectories of becoming: four forms of behaviour in co-housing initiatives, *Town Planning Review*, Vol. 87, No. 3, pp. 275–296. <http://doi.org/10.3828/tpr.2016.20>.
- Brand R, Gaffikin F (2007). Collaborative planning in an uncollaborative world, *Planning Theory*, Vol. 6, No. 3, pp. 82–313. <http://doi.org/10.1177/1473095207082036>.
- Brenner N, Madden DJ, Wachsmuth D (2011). Assemblage urbanism and the challenges of critical urban theory, *City*, Vol. 15, No. 2, pp. 225–240. <http://doi.org/10.1080/13604813.2011.568717>.
- Castells M (2009). *Communication Power*, Oxford: Oxford University Press.
- Chadwick G (1971). *A Systems View of Planning: Towards a Theory of the Urban and Regional Planning Process*, Oxford: Pergamon.
- Chia R (1999). A 'Rhizomic' model of organizational change and transformation: Perspective from a metaphysics of change, *British Journal of Management*, Vol. 10, No. 1999, pp. 209–227. <http://doi.org/10.1111/1467-8551.00128>.
- Chia, R. (2009). Organization Theory as a Postmodern Science. *The Oxford Handbook of Organization Theory*. <http://doi.org/10.1093/oxfordhb/9780199275250.003.0005>
- Davidoff, P. (1965). ADVOCACY AND PLURALISM IN PLANNING. *Journal of the American Institute of Planners*, 31(4), 331–338. <http://doi.org/10.1080/01944366508978187>
- Davoudi, S., & Strange, I. (2009). SPACE AND PLACE IN TWENTIETH-CENTURY PLANNING An analytical framework and an historical review. In *Conceptions of Space and Place in Strategic Spatial Planning* (pp. 7–43). Taylor & Francis Routledge.
- de Jong, B. (2012). The airport assembled: Rethinking planning and policy making of Amsterdam Airport Schiphol by using the Actor-Network theory. Delft: Eburon Academic Publishers. Retrieved from <https://dspace.library.uu.nl/handle/1874/257977>
- De Landa, M. (2010). *Deleuze: History and Science*. New York: Atropos.
- De Roo, G. (2010). Being or Becoming? That is the Question! Confronting Complexity with Contemporary Planning Theory. In G. De Roo & E. A. Silva (Eds.), *A Planner's Encounter with Complexity*. Farnham: Ashgate Publishing Limited.
- De Roo, G., Hillier, J., & Wezemaal, J. Van. (2012). Complexity and Planning Systems, *Assemblages and Simulations*. Ashgate. <http://doi.org/10.1017/CBO9781107415324.004>
- De Roo, G., & Rauws, W. S. (2012). Positioning Planning in the World of Order, Chaos and Complexity: On Perspectives, Behaviour and Interventions in a Non-linear Environment. In J. Portugali, H. Meyer, E. Stolk, & E. Tan (Eds.), *Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design*. Springer.
- De Roo, G., & Silva, E. A. (Eds.). (2010). *A Planner's Encounter with Complexity*. Farnham: Ashgate Publishing Limited.
- Delanda, M. (2006). A new philosophy of society: Assemblage theory and social complexity. CONTINUUM.
- DeLanda, M. (2002). Intensive science and virtual philosophy. CONTINUUM.
- Deleuze, G. (1988). *Nouveau Millénaire. Défis littéraire*, n. 257. Retrieved September 29, 2006, from <http://www.france-mail-forum.de/index2b.html#Deleuze>
- Deleuze, G. (1997). *Difference and repetition*. (P. Patton, Trans.). CONTINUUM.
- Deleuze, G. (2001). *The Logic of Sense*. (C. V. Boundas., Ed., M. Lester & C. Stivale, Trans.). London: Continuum.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus: Capitalism and schizophrenia*. (B. Massumi, Trans.) (2005th ed.). Minneapolis London: University of Minnesota Press.
- Derrida, J. (1981). *Positions*. (A. Bass, Trans.). The University of Chicago Press.
- Dovey, K. (2010). *Becoming Places: Urbanism/Architecture/Identity/Power*. Routledge, Taylor & Francis Group.
- Dovey, K. (2013). Assembling Architecture. In H. Frichot & S. Loo (Eds.), *Deleuze and Architecture* (pp. 131–148). Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Dovey, K., & Pafka, E. (2013). The urban density assemblage: Modelling multiple measures. *URBAN DESIGN International*, 19(1), 66–76. <http://doi.org/10.1057/udi.2013.13>
- Emberley, P. (1989). Places and stories: the challenge of technology. *Social Research*, 56(3), 741–785.

- Fainstein, N. I., & Fainstein, S. S. (1979). New debates in urban planning. *International Journal of Urban and Regional Research*, 3(1-4), 381-403.
- Flyvbjerg, B. (2000). Ideal Theory , Real Rationality : Habermas Versus Foucault and Nietzsche. In the Political Studies Association's 50th Annual Conference, The Challenges for Democracy in the 21st Century (pp. 1-20). London School of Economics and Political Science.
- Flyvbjerg, B., & Richardson, T. (2002). Planning and Foucault: In Search of the Dark Side of Planning Theory. *Planning Futures: New Directions for Planning Theory*, 1-28. <http://doi.org/10.1177/1473095208090432>
- Foucault, M. (1970). *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*. New York: Random House.
- Friedmann, J. (1993). Toward a Non-Euclidian Mode of Planning. *Journal of the American Planning Association*, 59(4), 482-485. <http://doi.org/10.1080/01944369308975902>
- Gare, A. (2002). The roots of postmodernism: Schelling, process philosophy and poststructuralism. In C. Keller & A. Daniell (Eds.), *Process and Difference: Between Cosmological and Poststructuralist Postmodernisms* (pp. 31-53). New York, NY: SUNY Press: State University of New York.
- Gibson Jr., R. F. (1987). Quine on naturalism and epistemology. *Erkenntnis*, 27(5), 57-78.
- Graham, S., & Healey, P. (1999). Relational concepts of space and place : Issues for planning theory and practice. *European Planning Studies*, 7(5), 623-646. <http://doi.org/10.1080/09654319908720542>
- Gunder, M. (2003). Passionate planning for the others' desire: An agonistic response to the dark side of planning. *Progress in Planning*, 60(3), 147-234. [http://doi.org/10.1016/S0305-9006\(02\)00115-0](http://doi.org/10.1016/S0305-9006(02)00115-0)
- Gunder, M., & Hillier, J. (2004). Conforming to the expectations of the profession: a Lacanian perspective on planning practice, norms and values. *Planning Theory & Practice*, 5(2), 217-235. <http://doi.org/10.1080/14649350410001691763>
- Hall, P. (2014). *CITIES OF TOMORROW: An Intellectual History of Urban Planning and Design Since 1880*, Fourth Edition (4th ed.). Wiley-Blackwell.
- Harvey, D. (1973). *Social justice and the city*. Johns Hopkins University Press.
- Harvey, D. (1996). *Justice, Nature and the Geography of Difference*. Blackwell Publishers Inc.
- Harvey, D. (2005). Space as a Keyword. In *Spaces of neoliberalization: towards a theory of uneven geographical development*. Franz Steiner Verlag.
- Healey, P. (2001). Planning theory: interaction with institutional contexts. In *Encyclopaedia of the Social and Behavioural Sciences* (pp. 11485-11491). Elsevier. Retrieved from <http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/B0080430767044326>
- Healey, P. (2002). Planning in relational space and time: Responding to new urban realities. In G. Bridge & S. Watson (Eds.), *A Companion to the City* (pp. 517-530). Oxford, UK: Blackwell Publishing Ltd.
- Healey, P. (2003). Creativity and Governance. In *Local Planning and Change*, Nordic Symposium, Lillehammer.
- Healey, P. (2004). The treatment of space and place in the new strategic spatial planning in Europe. *International Journal of Urban and Regional Research*, 28(1), 45-67.
- Healey, P. (2006). Relational complexity and the imaginative power of strategic spatial planning. *European Planning Studies*, 14(4), 525-546. <http://doi.org/10.1080/09654310500421196>
- Healey, P. (2007). *Urban Complexity and Spatial Strategies: Towards a Relational Planning for Our Times*. Routledge. <http://doi.org/10.1080/01944360701755584>
- Hillier, J. (2003). `Agon`izing Over Consensus: Why Habermasian Ideals cannot be `Real`. *Planning Theory*, 2(1), 37-59. <http://doi.org/10.1177/1473095203002001005>
- Hillier, J. (2005). Straddling the Post-Structuralist Abyss: Between Transcendence and Immanence? *Planning Theory*, 4(3), 271-299. <http://doi.org/10.1177/1473095205058497>
- Hillier, J. (2010). Post-structural Complexity: Strategic Navigation in an Ocean of Theory and Practice. In *Making Strategies in Spatial Planning* (pp. 87-97). Dordrecht: Springer Netherlands. http://doi.org/10.1007/978-90-481-3106-8_6
- Hillier, J. (2011a). Encountering Gilles Deleuze in another place. *European Planning Studies*, 19(5), 861-885. <http://doi.org/10.1080/09654313.2011.561041>
- Hillier, J. (2011b). Strategic navigation across multiple planes: Towards a Deleuzean-inspired methodology for strategic spatial planning. *Town Planning Review*, 82(5), 503-527. <http://doi.org/10.3828/tpr.2011.30>
- Hollis, M. (1994). *The Philosophy of Social Science: An Introduction*. Cambridge University Press. Cambridge. Retrieved from <http://mudrac.ffzg.hr/~dpolsek/hollis.pdf>
- Innes, J. E., & Booher, D. E. (2010). *Planning with Complexity: An Introduction to Collaborative Rationality for Public Policy*. Routledge.
- Innes, J. E., & Booher, D. E. (2015). A turning point for planning theory? Overcoming dividing discourses. *Planning Theory*, 14(2), 195-213. <http://doi.org/10.1177/1473095213519356>
- Jones, M. (2009). Phase Space: Geography, Relational Thinking, and Beyond. *Progress in Human Geography*, 33(4), 487-506. <http://doi.org/10.1177/0309132508101599>

- Karadimitriou, N., Doak, J., & Cidre, E. (2010). Rethinking Brownfields: Discourses, Networks and Space-Time. In G. de Roo & E. A. Silva (Eds.), *A Planner's Encounter with Complexity* (pp. 263–283). Farnham: Ashgate Publishing Limited.
- Kauffman, S. (1995). *At Home in the Universe*. New York: Oxford University Press.
- Kim, C.-T. (1987). Transcendence and immanence. *Journal of the American Academy of Religion*, 55(3), 537–552. <http://doi.org/10.1093/jaarel/LV.3.537>
- Lefebvre, H. (1991). *The production of space*. (D. Nicholson-Smith, Trans.). Basil Blackwell.
- Lévi-Strauss, C. (1979). *Myth and Meaning*. Routledge classics (Vol. 1977). New York: Schocken Books. Retrieved from <http://www.amazon.com/Myth-Meaning-Routledge-Classics-L?vi-Strauss/dp/0415253942>
- Littell, J. H., Corcoran, J., & Pillai, V. (2008). *Systematic Review and Meta-Analysis*. Pocket Guides To Social Work Research Methods. Oxford.
- Lüchinger, A. (1981). *Structuralism in architecture and urban planning*. Bern, Germany: Eyrolles.
- MacLoughlin, J. B. (1969). *Urban and Regional Government Planning: A Systems Approach*. London: Faber & Faber.
- Madanipour, A. (1996). Urban design and dilemmas of space. *Environment and Planning D: Society and Space*, 14(3), 331–355. <http://doi.org/10.1068/d140331>
- Madanipour, A. (2013). Researching Space, Transgressing Epistemic Boundaries. *International Planning Studies*, 18(3–4), 372–388. <http://doi.org/10.1080/13563475.2013.833730>
- Malins, P. (2004). Body-space assemblages and folds: theorizing the relationship between injecting drug user bodies and urban space. *Continuum*, 18(4), 483–495. <http://doi.org/10.1080/1030431042000297617>
- Manson, S. M. (2001). Simplifying complexity: A review of complexity theory. *Geoforum*, 32, 405–414. [http://doi.org/10.1016/S0016-7185\(00\)00035-X](http://doi.org/10.1016/S0016-7185(00)00035-X)
- Marshall, S. (2012). Planning, Design and the Complexity of Cities. In J. Portugali, H. Meyer, E. Stolk, & E. Tan (Eds.), *Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design* (pp. 191–205). Springer.
- Massey, D. (1993). Power-geometry and a progressive sense of place. In J. Bird, B. Curtis, T. Putnam, & L. Tickner (Eds.), *Mapping the Futures: Local Cultures, Global Change* (pp. 60–70). Routledge.
- McFarlane, C. (2011a). Assemblage and critical urbanism. *City*. <http://doi.org/10.1080/13604813.2011.568715>
- McFarlane, C. (2011b). The city as assemblage: dwelling and urban space. *Environment and Planning D: Society and Space*, 29(4), 649–671. <http://doi.org/10.1068/d4710>
- Meyerhoff, J. (2010). Bald ambition: a critique of Ken Wilber's theory of everything. Retrieved from <http://www.integralworld.net/meyerhoff-ba-7.html>
- Miles, M. (1997). Another Hero? Public Art and the Gendered City. *Parallax*, 3(2), 125–135. <http://doi.org/10.1080/13534645.1997.9522393>
- Murdoch, J. (2006). *Post-structuralist geography: a guide to relational space*. Sage.
- Naturalism. (2016). In *Oxford English Dictionary Online*. Retrieved from <http://www.oed.com/view/Entry/125337?redirectedFrom=naturalism>
- Nayak, A., & Chia, R. (2011). Thinking becoming and emergence: process philosophy and organization studies. In *Philosophy and Organization Theory (Research in the Sociology of Organizations, Volume 32)* (Vol. 32, pp. 281–309). Emerald. [http://doi.org/10.1108/S0733-558X\(2011\)0000032012](http://doi.org/10.1108/S0733-558X(2011)0000032012)
- Neumann, I., & Deppisch, S. (2018). Prospective scenario planning in collaborative transdisciplinary research. In *Transdisciplinary Research and Sustainability* (pp. 241–266). ROUTLEDGE in association with GSE Research. http://doi.org/10.9774/GLEAF.9781315441481_13
- Nyseth, T. (2012). Fluid Planning: A Meaningless Concept or a Rational Response to Uncertainty in Urban Planning? In J. Burian (Ed.), *Advances in Spatial Planning* (pp. 27–46). InTech. <http://doi.org/10.5772/2123>
- Nyseth, T., & Holm, T. (2010). Planning beyond the horizon: the Tromsø experiment. *Planning Theory*, 9(3), 223–247. <http://doi.org/10.1177/1473095210366196>
- Overton, W. F., & Ennis, M. D. (2006). Relationism, ontology, and other concerns. *Human Development*, 49(3), 180–183. <http://doi.org/10.1159/000091895>
- Ownby, R. L., Crocco, E., Acevedo, A., John, V., & Loewenstein, D. (2015). Depression and Risk for Alzheimer Disease Systematic Review, Meta-analysis, and Metaregression Analysis. *ARCH GEN PSYCHIATRY*, 63(May 2006).
- Portugali, J. (2012a). Complexity Theories of Cities: Achievements, Criticism and Potentials. In J. Portugali, H. Meyer, E. Stolk, & E. Tan (Eds.), *Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design* (pp. 47–67). Springer.
- Portugali, J. (2012b). Complexity Theories of Cities: Implications to Urban Planning. In J. Portugali, H. Meyer, E. Stolk, & E. Tan (Eds.), *Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design*. Springer.
- Portugali, J., Meyer, H., Stolk, E., & Tan, E. (Eds.). (2012). *Complexity Theories of Cities Have Come of Age An Overview with Implications to Urban Planning and Design*. Springer. <http://doi.org/10.1017/CBO9781107415324.004>
- Purcell, M. (2013). A new land: Deleuze and Guattari and planning. *Planning Theory & Practice*, 14(1), 20–38. <http://doi.org/10.1080/14649357.2012.761279>

- Quine, W. V. O. (1951). Main Trends in Recent Philosophy: Two Dogmas of Empiricism. *The Philosophical Review*, 60(1), 20. <http://doi.org/10.2307/2181906>
- Quine, W. V. O. (1981). *Theories and things*. Cambridge, Massachusetts: The Belknap Press of Harvard University Press.
- Rescher, N. (1996). *Process Metaphysics: An Introduction to Process Philosophy*. SUNY Press.
- Sánchez-Fernández, R., & Iniesta-Bonillo, M. Á. (2007). The concept of perceived value: A systematic review of the research. *Marketing Theory*, 7(4), 427–451. <http://doi.org/10.1177/1470593107083165>
- Schelling, F. W. J. (2000). *Werke* (Vol. 1). Frommann-Holzboog.
- Scott, A. J., & Rowles, S. T. (1977). *Urban Planning in Theory and Practice: A Reappraisal*. *Environment and Planning A*, 9(10), 1097–1119. <http://doi.org/10.1068/a091097>
- Scruton, R. (2012). *Modern philosophy: An introduction and survey*. Bloomsbury Publishing.
- Scheele, R., Kearney, N. M., Kurniawan, J. H., & Schweizer, V. J. (2018). What Scenarios Are You Missing? Poststructuralism for Deconstructing and Reconstructing Organizational Futures. In H. Krämer & M. Wenzel (Eds.), *How Organizations Manage the Future*. (pp. 153–172). Palgrave Macmillan. http://doi.org/https://doi.org/10.1007/978-3-319-74506-0_8
- Searle, G. (2013). 'Relational' Planning and Recent Sydney Metropolitan and City Strategies. *Urban Policy and Research*, 31(3), 367–378. <http://doi.org/10.1080/08111146.2013.826579>
- Shannon, S. E. (2005). Three Approaches to Qualitative Content Analysis. *Qualitative Health Research*, 15(9), 1277–1288. <http://doi.org/10.1177/1049732305276687>
- Shields, R. (1995). A guide to urban representations and what to do about it: alternative traditions in urban theory. In A. D. King (Ed.), *Re-presenting the city: Ethnicity, capital, and culture in the twenty-first-century metropolis* (p. 227–252). London: Macmillan.
- Silva, E. A. (2010). Complexity and Cellular Automaton: Exploring its Practical Application. In G. de Roo & E. A. Silva (Eds.), *A Planner's Encounter with Complexity* (pp. 187–207). Farnham: Ashgate Publishing Limited.
- Smith, P. (2001). *Cultural Theory: An Introduction*. Blackwell.
- Sober, E. (2013). EMPIRICISM. In M. Curd & S. Psillos (Eds.), *The Routledge Companion to Philosophy of Science*, Second Edition (2nd ed., pp. 160–169). London: Routledge.
- Taylor, N. (1998). *Urban planning theory since 1945*. Sage.
- Van den Berghe, K., Jacobs, W., & Boelens, L. (2018). The relational geometry of the port-city interface: Case studies of Amsterdam, the Netherlands, and Ghent, Belgium. *Journal of Transport Geography*, 70(May), 55–63. <http://doi.org/10.1016/j.jtrangeo.2018.05.013>
- Verbeek, T., & Boelens, L. (2016). Environmental health in the complex city: a co-evolutionary approach. *Journal of Environmental Planning and Management*, 59(11), 1913–1932. <http://doi.org/10.1080/09640568.2015.1127800>
- Watson, L., & Fox, R. (2018). Adopting a participatory methodology and post - structural epistemology: Reflections on a research project with young people. *Journal of Community & Applied Social Psychology*, 1–12. <http://doi.org/doi.org/10.1002/casp.2380>
- Webber, M. (1964). The urban place and the non-place urban realm. In M. WEBBER, J. DYCKMAN, D. FoLEY, A. GUTTENBERG, W. WHEATON, & C. WHURSTER (Eds.), *Explorations into urban structure* (pp. 79–153). Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Webber, M. M. (1969). Planning in an Environment of Change Part II: Permissive Planning. *Town Planning Review*, 39(4), 277. <http://doi.org/10.3828/tpr.39.4.c058xp738v338600>
- Whitehead, A. N. (1926). *Science and the Modern World*. Cambridge University Press.
- Whitehead, A. N. (1968). *Modes of thought* (Vol. 93521). Simon and Schuster.
- Whitehead, A. N. (1978). *Process and reality*. (D. R. GRIFFIN & D. W. SHERBURNE, Eds.). The Free Press. A Division of Macmillan Publishing Co., Inc.
- Wood, S. (2009). Desiring Docklands: Deleuze and Urban Planning Discourse. *Planning Theory*, 8(2), 191–216. <http://doi.org/10.1177/1473095209102234>
- Zych, I., Ortega-Ruiz, R., & Del Rey, R. (2015). Systematic review of theoretical studies on bullying and cyberbullying: Facts, knowledge, prevention, and intervention. *Aggression and Violent Behavior*, 23, 1–21. <http://doi.org/10.1016/j.avb.2015.10.001>